V-46
Jan 29 1976

اطلاعات اوکلتور
سال ۷

دکمکیانو انیس

۴۶

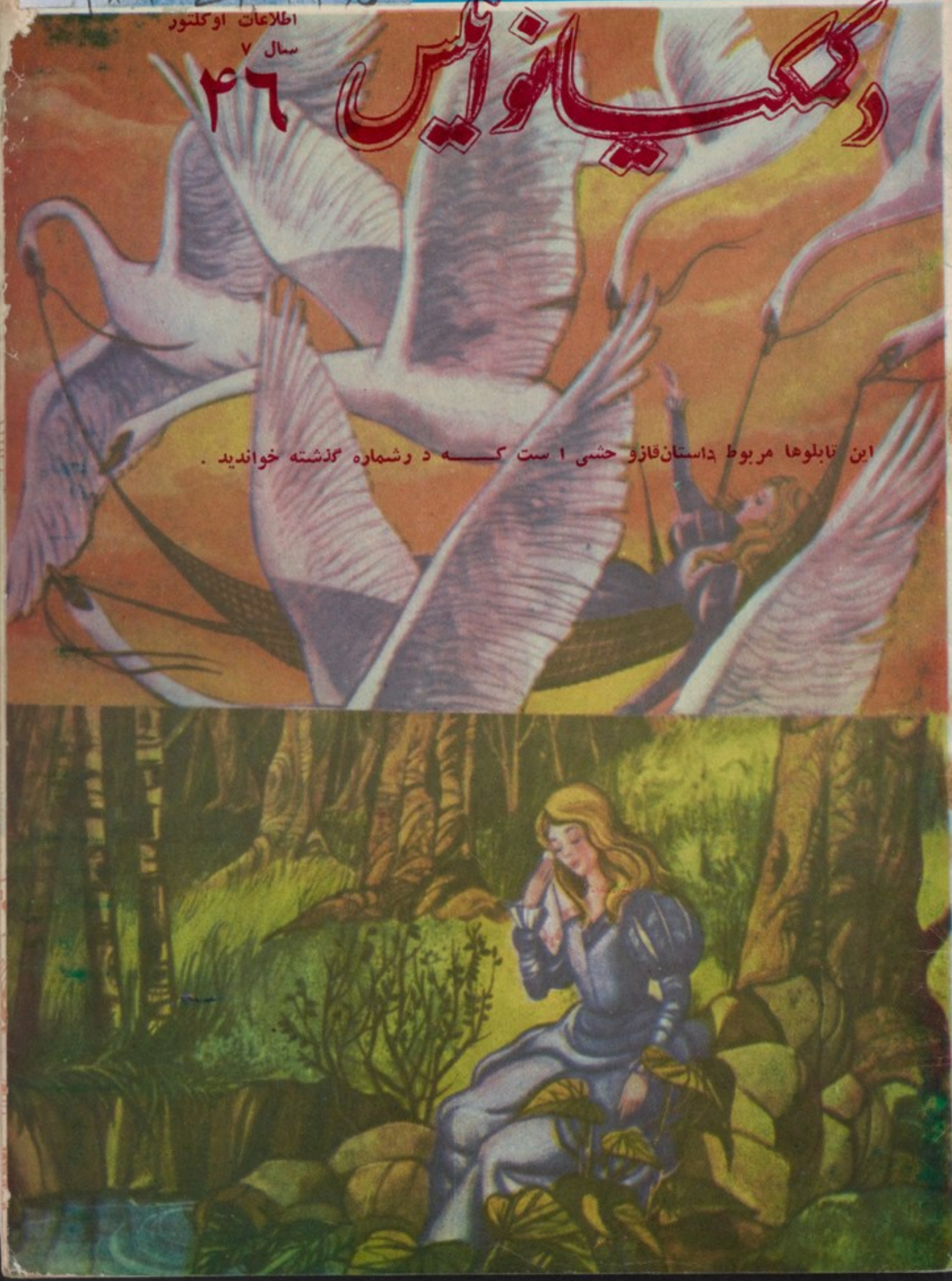

این تابلوها مربوط داستان قازو حشی است که در شماره گذشته خواندید .

عتیق یک روز سرجه میخورد . از دور دید که
عزیز با کلوله برف کبیر را می زند . عتیق فوراً بخانه
رفت وچمچه کلانی را آورد کلوله برف را در چمچه
گذاشت . چمچه را بالای یک کنده چوب مانده بود
بعد عتیق بالای دسته چمچه خیز زد و به این وسیله با کلوله
برف عزیز را کوبید کبیرک قاه قاه خنده میکرد .

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
31 MAR 2005
6 CONTINUATION 6

یادداشت هفته

کمیته‌ی

مجله هفتگی پنجشنبه۹ دلو۱۳۵٤ شما ره ٤٦ سال۷

دختران و پسران گرامـــی‌وارجمند!

شمادر شما ره گذشته‌اعلانی‌را راجع‌به یك مسا بقه خطاطی ورسامی خوا ندید کـه در آن‌دختران و پسران صنـــوف چها رم ، پنجم‌و ششم بایـــداشتراك بنمایند. در طول‌هفته دو ستا ن‌وخوا نندگان گرامی‌مجل ه‌سوال می نمو دند کـه چگونه باید درین مسابقـــه‌شر کت کنند و شرا یط آن‌چه می‌با شد . ا لبته ما بـــرای‌هر کدا م از پر سندگا ن‌عزیز تا جائیکه معلومات دا شتیـــم‌تو ضیحات دا دیم ،ولی برای اینکه دیگران هم مو ضو ع راکا ملا درك کرده با شندتوصیه مینمائیم تا اعلان مذ کـور رابد قت بخوا نند .

هستند دختران وپسرانیکه‌برسامی وخطاطی علاقه داشته حتی استعداد قابل تو جهـــی‌درین هنرها ازخود نشـــان مید هند ، وزا رت اطلاعـــات‌وکلتوربه منظور تشویق این شا گردان باذوق تصمیم گرفته‌است تابه یکعده از دختـــران وپسرا نیکه درین مسابقـــه‌شر کت میکنند و آثار شـان بهتر تشخیص داده میشـــودجایزه بدهد. شما خوا نندگان گرامی اگربه این‌مسا بقـــه‌دلچسپی دا شته با شیـــد میتوانید به شعبه‌کمیته‌جوایزاطلا عات و کلتور مرا جعـــه نما ئید . بهتر است آثاری‌راکه برای مسابقه می سپا رید، از فکرخود تان تراوش کرده‌کار خود تان‌باشدنه اینکه از برادر یا خواهر بزر گتر خودبخواهید تا برایتان رسمـــی بکشد وبه‌نام شما به کمیتـــه‌ارسال نما ید .

عکس سخن میگویند

دختران وپسران عزیز !

شو ق وعلاقه برسامی نقاشی وهنرهای دیگر از کودکی بوجود می آید. اگر برادر یا خواهر کوچك تان که هنو زمکتب رو نشده ولی به رنگ‌ها وقلم علاقه میگیر د اورا سر زنش نکنید، بگذارید اوروی پارچه های کاغذ رسامی کند.

ترجمهٔ: عزیز بلیکا

انسان و چراگاه

در ابتدای زندگی بشر همهٔ حیوانات وحشی بودند بعدا انسانها طرز رام کردن حیوانات را آموختند یابه اصطلاح بعضی از آنها رااهلی ساختند ۰

بما معلوم نیست که‌چه وقت برای اولین بار اهلی ساختن حیوانات‌توسط انسانها آغاز یافت یا صورت گرفت‌مگر اینقدر میدانیم که این حادثه در زمانه های خیلی قدیم واقع شده که انسان حیوان را اهلی ساخت ۰

ازآن زمانه های اولی ،مردمانیکه‌درچراگاه های آسیای میانه زندگی میکردند طرزرام کردن حیوانات‌مختلفه‌را آموختند به ما معلوم است که آنها رام کردن سگ ها اسپ‌ها۰ گاوها، گوسفند ،بز شتر و گاو تبتی را آموخته شرایط زندگی و زندگی‌کردن برای انسانها ئیکه حیوانات را اهلی کرده‌بودند خیلی ساده وآرام بخش شده بود ۰

این انسانها بااهلی کردن‌حیوانات دیگر احتیاج مبرم به دنبال کردن حیوانات وحشی و شکار آنها نداشته‌و خودرا زحمت زیاد نمی دادند تا شکار نمایند و غذای روزانهٔ خویش‌را بدست آورند ۰

دیگر انسانها غذای همیشگی راآماده داشتند و هم مواد زیاد و کافی برای تهیه لباس در دسترس آنها قرار داشت ۰آنها اسپ های تند رو داشتند که آنها را از صحرا ها به سرعت عبور می دادند ۰آنها اسپ و یک عده از حیوانات را برای حمل و نقل بار های سنگین نیز استعمال میکردند ۰

شکار در چرا گاه ها :

سوار کارا نیرا که در عکس مشاهده میکنید بد نبال شکار تلاش میکنند در خور چین های چرمی که باخود دارند مواد غذایی و گوشت پخته شده راحمل می‌نمودند تادرموقع شکار ازآن استفاده نمایند همچنان مقدار شیر وغیره رانیز در جعبه های چرمی باخود حمل میکردند زیرا ممکن بود گاهگا هی هیچ‌شکاری بدست آنها نیفتد آنها بخاطر زنده

بقیه‌درصفحه ۲۲

شاعر قصیده سرای غزنه

عمادی غزنوی یا عمادی شهریاری

از دوره های درخشان که در تاریخ ادبیات کشور ما، جای به خصوص دارد ، یکی هم عصر ادبی غزنه است . دراین عصر ، زبان وادبیات دری در مراحل کمال خود رسیده و تاثیر ادبی وفرهنگی این عصر نه تنها در کشور ما، بلکه در کشور های دیگری نیز سرایت کرد و، تاثیر فرهنگ و کلتور سرزمین باستانی و تاریخی ،و کهن مارا تا امروز در سرزمین های دیگرمی توان ، مرهون این عصر درخشان دانست .

درین عصر شعرای زیادی چون حکیم سنایی ، حکیم فردوسی ،دقیقی ،عنصری ،و دانشمندان چون ابو ریحان بیرونی ، ابو علی سینا ، و دیگران که شمارآنها در این صفحه گنجایش ندارد حیات داشتند و هر کدام چون ستاره ای تابناك در جهان علم ومعرفت میدرخشیدند و آثار شان اکنون در عصر ما مایه افتخار می باشد .

دراین هفته به سلسله، معرفی برازندگان واستادان ادبی غزنه، می پردازیم به شرح حال شاعر قرن ششم هجری وطن خود .

این شاعر عالی مقام امیر عمادی شهریاری که بعضی از نویسندگان و ، تذکره نویسان اوراغزنوی هم می‌گویند می‌باشد .عمادی از شاعران مشهوروازاستادان شیرین سخن آن عصر بوده است .

عمادی از قصیده سرایان مشهور یست که دیوانش را شامل سه هزار بیت ، تا پنجهزار بیت دانسته اند ولی آنچه که امروزبه، دست است در حدود دوهزار وپنجصد بیت شامل‌قصیده، ترجیع بند، رباعی و دیگر انواع و اشکال شعر است.

عمادی در فنون ادب ، و رشته های مختلف حکمت‌نیز

بزرگان

نویسنده

آشنابوده و در اشعا رش، اشعار فلسفی و عر فانی‌زیاد مو جود است. ولی بیشتر اشعارش ساده و بزبان عوام برابر می باشد . عما دی‌در انتخاب کلمات و معانی بلند مبتکر بوده است‌ودراشعارش کمتر از شاعران دیگر تقلید وپیروی کرده است .

عمادی به بلندی طبع مشهور بوده و هر که ، اشعارش را بخوا ند کمتراز ذهن وطرز دید این استاد بی بهره میماند.و معانی بلند و افکار د قیق خودرا با ز با ن عوام ومطابق به برداشت ، عموم بیان داشته است .

در اکثر اشعا رش کلمات استعاره مو جود است عمادی در زما ن خود به شهرت رسیده و بعضی از شا عران قرن ششم و هفتم‌اشعا رش را بطور تضمین د رشعرخود آورده اند .

استاد بدیعا لزمان فرو زـ انفر که از دانشمندان کشور دوست ماایران است ، د ر کتاب خودراجع به‌شرح حال عمادی غزنوی می گوید:

«عمادی سخن سرا ئی ملیح گفتار ونرم زبانست...»

و هم‌تذ کره نویسان همه عقیده دارند که عما دی ، در شعر همان روش شا عران، قرن ششم هجری را پیروی کرده است . یعنی همان‌افکار باریك و دقیق را در عبارات سلیس و ساده بیان نمو ده است .

عمادی غز نوی از آورد ن‌کلمات وا صطلا حات ا بتکا ری وبلندی مقام سخن خو یش‌در اشعا رش چنین گفته است .

زجیب خویش بر آورد م‌این معانی بکر
عیال کس‌نه‌ام‌اندر پر ستش اشعا ر
طریق خاص منست این و،جزمن اندر شعر
نبرد پیك‌سخن راکسی بدین هنجار
طراو تیست مرا درسخن، که کس را نیست
خدایگان‌جهان نیك داند این اسرار

ولی، گا هی اشعا ر ش‌نسبت به بیان تشبیهات ، پیچیده می‌گردد .

در مورد سال و فات این‌شاعر عصر غز نه ، تذکره نویسان گرچه عقا یدمختلف‌دارند ، ولی آنچه که بسیار به‌حقیقت نزدیك مینماید ،سال ۵۷۳ هجری است .

ما در ینجا از نمو نه های‌اشعارش چندی برای‌دوستان شعروادب اقتباس‌نمو ده ایم، که البته نموداری از احساس وباریك بینی وهمچنان ، ا ز روش ساده وی می باشد:

عشق تو زبا ن من فر و بست
یعنی که زبان عشق لا لست
گفتی : بچه ماندی ای‌درین غم؟
خو د شکل من همین سوال است!

زلفت بکمال دلر با یی است
رویت به جمال جا نفزا یست
هر حلقه ز زلف عنبرینست
بی‌عشق تو جان ،شکسته پاییست
گفتی، که دلت کجاست ؟حالی
در زلف نگر ، نه ، دور جاییست

«آشتی»

باشاگردان ممتاز آشنا شوید

پسران و دختران عزیز !

درین هفته یکی از پسرا ن‌خردسال را به شما معر فی مینماییم که استعداد خو بی‌به آواز خوانی دارد .

اسم این پسر خورد سال نصرت الله پارسا است .وی نه‌سال داردو صنف‌دو م ،مکتب محبوب سلطانی است.

وی برای او لین بار ، در شب های جشن جمهور یت در پروگرام های‌هنری‌وکنسرت هاییکه به کمپ پو هنتو ن دایر میشد حصه گرفت ، باوجودی که برای او لین‌مرتبه بروی ستیج ومقابل یك عده‌زیاد تماشا چیان قرارگرفته بود اما خیلی با جرات آ واز میخواند .

وقتی پرو گرامهای هنر ی پوهنتون آغاز شد ، نصر ت الله برای بار دوم درکنسرتی که از طرف پو هنځی ساینس درپو هنتون دایر شده بود ، اشتراك نمود در پرو گرا م مذکور که تعداد زیاد تماشا-چیان حاضر بودند و قتـــی نصرت بمقابل میکرو فو ن‌آمد تاپار چه خوا ند نی‌برای

نصرت الله در میـــا ن‌محصلا ن پوهنتون هنـــگا م اجرای نقش در درام پوهنځی‌ساینس

نصرت الله آهنگ هـــا ی احمد ظاهر را خوب میخواند

تماشاچیان تقدیم کند . یك تعداد از تماشا چـــیا ن ، مخصوصا کسانی که آ واز، اورا قبلا نشنیده بودند فکر می کردند چه خواهد خواند اما وقتی به آواز خوا نی ، شروع نمود همه به حیر ت شدند وآنقدر برا یش کـف زدند که تقریبا برای هشت مرتبه پیهم پار چه هـــا ی مختلف رابرای تماشا چیا ن خواند .

نصرت به آواز احمد ظاهر علاقه داشته و اکثر خواندن هایش پار چه های احمدظاهر بود .

وی علاوه بر آواز خوا نی به‌هنر تمثیل نیز مهـار ت ، دارد ، باز هم برای او لیـن بار در درامی بنام (سال‌های گذشته) که آنهم از طـر ف پوهنځی ساینس در پوهنتون نمایش داده شد حصـــه ، گرفت .

نصرت در کمپ پو هنتو ن آواز خواند

نصرت نقش پسر د هقـــان را دراین درام کار نمود و ، تمثیل وحر کاتش آنقدرطبیعی بود که فکر می شد وی مدت هادر درام ها کار نموده ، در حا لیکه برای ا جـــرای نقش مذکور تنها سه روز تمر یـــن نموده بود .

ازوی پرسیدم ، از چـــه وقت به آواز خوانی علا قه، پیدانمودید و رهنمایتا ن که بود ؟

گفت :

دو سال است که بـــه خواندن آواز علا قه پید ا ، نموده امو بـرادرم نجیب الله پارسا مرا همرا هی مینمودو تشویق برادرم مرا جرات داد تابه دو کنسرت اشتـــر اك نمایم پرسیدم :

بکدام آله مو سیقی علاقه دارید ؟

او در جواب گفت :

ـارمونیه را بسیار خوش دارم و می خواهم نوا ختـــن آنرا نزد برادرم یاد بگیرم.

– ازنصرت راجع بمکتب ودرسها یش پر سید م گفت :

بمکتب و مضا مینم علا قه زیاد دارم اما مضا مین در ی ورسم را زیاد تر خو شـــــ دارم .

وی می خواهد در آینده ، انجنیر شود، به ورز شـــ مخصوصا به فوتبال دلچسپی دا شته و شا مل تیم فو تبال کودکان (ستاره) است .ولی آرزو دارد تا استعداد آ واز خوانی خودرا بیشتر تقو یـه کند وهم یك فوتبالر ما هر شود .

وی بمجله کمکیا نو انیس علاقه دارد چون تمام صفحا ت آنرا خوانده نمی تواند وقتی مجله را خوا هرش برا یش می خواند واو گوش میدهد.

دراخیر مصاحبه نصر ت الله ازینکه باوی مصا حبـــه نمودیم تشکر نمود و دفتر ، مجله راترك نمود .

موفقیت این پسر بـــــا استعدادرا در آواز خوانـــی هنر تمثیل و درسها یش می خواهیم .

هما یون تو ره اول نمره صنف

دو مکتب نسوان خیر خانـه مینه .

هما یو ن او ل نمره صنفش میباشد . وی به مضا میـــن ساینس وا دبیات هردو علاقه زیاد دارد وهمیشه از صنف اول تادوم نمراتش ده میباشد .

وی آرزو دارد تا داکتر طب شود .

ازصنف اول تا دوم اول نمر گی خودرا حفظ نمو ده است . از سپورت ها به فوتبال علا قه دارد .وآرزو دارد تـــا یـك فوتبالیست .خوب شود .

همایون توره مجله کمکیا نو انیس را همیشه میخواند و برصفحات علمی وداستا نهـا علاقه بیشتر دارد .

نظـــر به استعدا د ی کـــه دارد در مکتب ومحلی کـــه بودوباش دارد همه اورا نا بغه کوچك می گو یند وما امید داریم که در آینده براستی یك نابغه واقعی گردد.

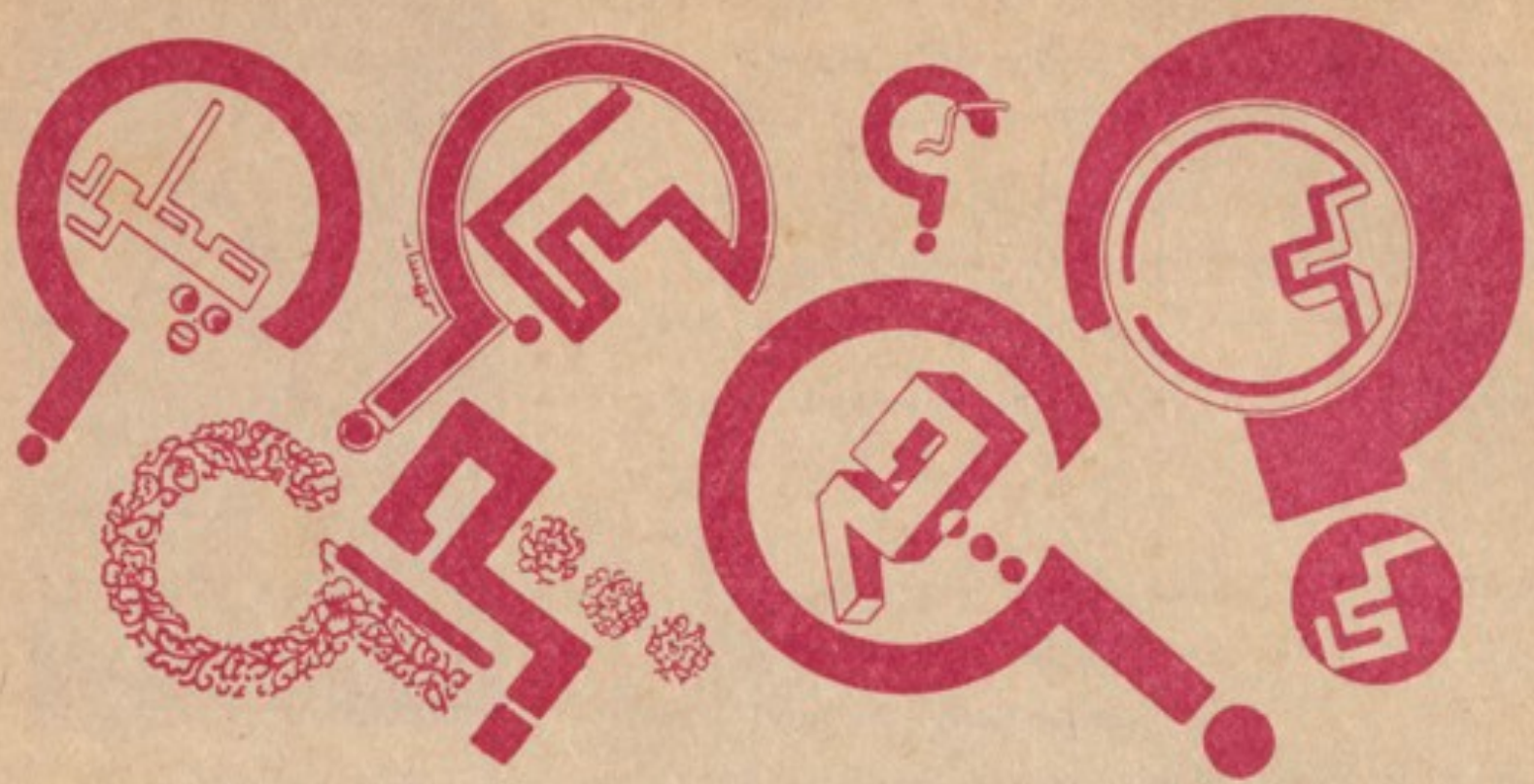

افلاطون که بود ؟

دوستان عزیز !افلا طـو ن فیلسوف معروف یو نـــان باستان بود که درسال ٤٢٧ قبل ازمیلاد در پایتخت یونان، آتن متولد شد، افلا طـــو ن مانند همه کودکان‌به تحصیل موسیقی ،ریاضی و ادبیا ت پرداخت و در سن بیســـت سالگی نزد سقراط ر فت و یك دوره هشت ساله رانزد اوبه آموختن علـــم و ادب گذرانید .

این فیلسوف نا می،برای عملی ساختن مقا صد خـود یك اکادمی درباغ بزر گـــی که دارای در ختان بلند و، چشمه های زیبا بود سا خت.

درین هنگام شاگردان بسیار بسوی‌اکاد می‌ری‌روی آوردند افلاطون خوا هان جها نی بودکه درآن تنـــها دانش ، هنر وفضیلت و عدا لـــت حکمفر ما یی داشته باشد .

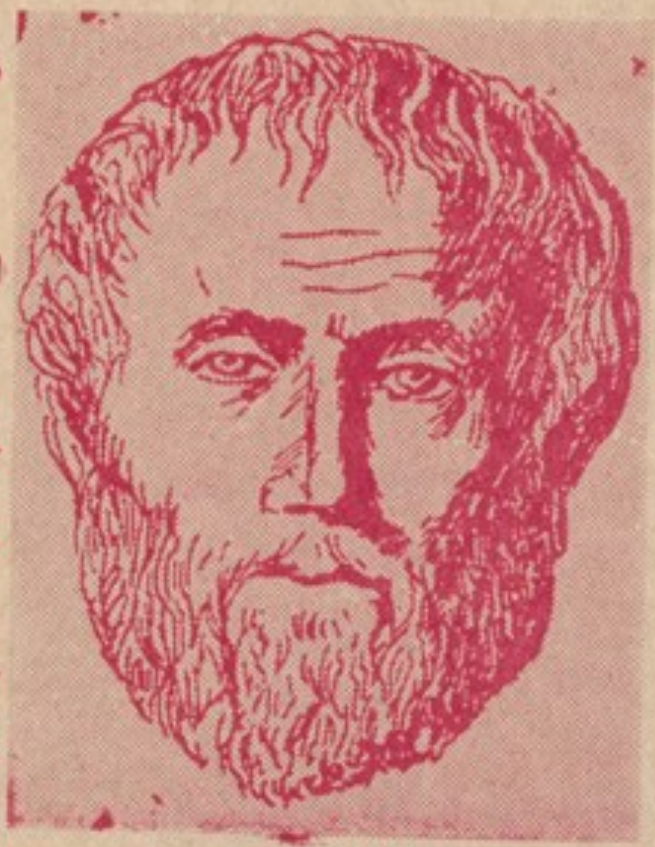

افلاطون

درنو شته های بر جستـــه افلاطـون میتوان از کتـــا ب جمهوریت نام بر د.

اکاد می افلا طون نه قرن پس از مر گش برجای ماند تاآنکه در سال ٥٢٩ میلا دی امپرا طور شرق ژو ستی‌نین دستور انحلال آنرا صا در، کرد .

«فر ستنده سید ادریس کمال)

این چیز ها کی اختراع شده اند ؟

مایکرو فون نو

دو ستان عزیز ! در یـن اواخر کمپنی مورا واقع نیو- یارك، موفق گردیده اند که یك میکرو فون نوی بسیار کوچك در خد مت مـــر دم بگذارند .

این مایکرو فون باو جود ی که بسیار کوچك است با ز هم میتوان ازآن در اجتماعات بزرگ استفاده کرد.

این میکرو فون بنام لاپل ٢٧٩ یاد می شود، خو بـــی این میکرو فون آن است که می‌توان آنرا توسط بـــطر ی کوچك یك اعشاریه پنج ولت بکار انـــداخت. در حقیقت ، اختراع این میکرو فون‌کوچك بسیار کار ها را آ ســـا ن ساخته است .

ماشین حساب و ساعت .

دوستان عزیز! در یـــن اواخر نز دیك کمپنی‌هیوالت

پاکارد واقع اضلاع متحـــده امریکا به اختراع یك ما شین حساب موفق شده اند ایـن ماشین حسابی میتوا ند که در یك وخت هشتادو شش، وظیفه حسابی را انجام د هد بزعلاوه این ما شین میتوا ند از قام و یاد داشت هـــای راکه به‌آن ضرورت فو ر ی، احساس می شود حفظ کند.

این ماشین حسابی مـــی تواند ثا نیه هـــا را هـــم نشان دهـد و بـاآن صـــد سا عت را می توان حساب کرد . قیمت این ما شیـــن سه صدو نودو پنج دا لـــر امریکایی می باشد .

اولین روز نا مه جها ن‌در کجاچاپ شده است ؟

دوستان عزیز ! او لیـــن روز نامه بسال ١٥٦٦ م ـ بدستور حکو مت و نیزکه‌می خوا ست، چندخبر مهم رسمی رابه طلاع مردم بر ساند به میدان آمده است در مر حله اول اور اقی چاپ وبر دیوار نصب شد تا هر کس‌بتواند، از آن اطلاع حاصل کند .

بدین ترتیب میتوان گفت که‌اولین روز نا مه جهان‌به سال ١٥٦٦ میلا دی در وینز بوجود آمده ست. اما از ین وقت تاوقتیکه روز نا مـــه سر ووضعی به خود گیرد وبه نام روزنامه نشر شود سال های درازی بطول انجا میده است .

زمین چه شکل دارد؟

دوستان عزیز ! آیا مـــی فهمید زمینکه ما و شمابروی آن زندگی میکنیم چه شکـــل دارد؟

اطفال عزیز ، شکل زمین تقریبا مانند یك توپ است. تقریبا برآن گفتیم که زمیـــن بکلی کروی نیست ، بلکـه در قطب شمال و جنو ب‌کمی فرورفتگی دارد؛ چون ایـــن فرورفتگی خیلی کم اســـت آنرا در نظر نگر فته ز میـــن رایك کره به حساب‌میاورند.

ازیاده تر از دو هـــزا ر سال قبل بعضی ازدانشمندان میدانستند که شکل ز میـــن کرو یست اما با قـــــی مر د م فکر می کر دند کـــه زمین مثل یك د شت هموار است. اما به مـــرور زما ن، علما ثابت ساختند که زمین کرویست و امروز عسکس های که ا زفاصله های دور بـــه وسیله سفینه ها ی‌فضا یی، از زمین گر فته شده ، بـه آسانی نشان میدهد که زمین کروی است .

• • •

چرا عقاب تیز رفتارترین پرنده لقب گر فته است؟

دو ستان عزیز ! وا ضح‌است که‌همه حیوانات حر کت‌میکنند وازجای به‌جای دیگر می روند بعضی‌ازحیوانات خیلی بسرعت حرکت می‌کنند، ولی بعضی از حیوانات رفتار بطی دارند.

تیز رفتار ترین‌همه‌پرندکان عقاب است که پاد شـــاه پرندگان خوانده میشود ا ین پرنده از مو تر هم تیز حرکت میکند .

عقاب درهرسا عت تقریبـا یکصدو نود کیلو مترپـــرواز میکندیعنی فا صله نهصد کیلو متر رادر حدود چها رونیـــم ساعت طی میکند .همین سبب است که عقاب را تیز تریـن پرنده جهان میگو یند .

سرعت حرکت چهارپایا ن از پرندگا ن کمتر است ولی‌از حیوانات‌دریایی بیشتراســـت ممکن شما خیال کنید که گوره خر و آهو تیز رفتار ترین چهار پایان باشند. و لـــی اینطور نیست‌سفید پلنگ از هردوی آنها تیز تر میـــدود سرعتی در حدود صد کیلومتر درسا عت دارد .

سریعترین حیوان دریا یی نوغ ماهی ا ست، این ما هی یدریك سا عت سر عتی‌نزدیك به پنج کیلو متردارد یعنـــی مسافت نهصد کیلو مترازدریا رادر هجده ساعت طی‌میکند.

درس مکتب راچطور یـــاد کرده میتوا نید ؟

دوستان عـــزیـــز! روزی شا گردی به معلم خودگفت: جنا ب معلم صا حب ! هر قدر میکوشم سبق خودرا یاد کرده نمی توانم وازین سبب است که‌در امتحان ها نا کام‌میشوم. میخواهم که درین باره هدا یتی بمن بدهید تاازآن پیروی کرده وبه حفظ کردن‌د روس خـــود مو فق شوم . اگر چه بعضی‌از معلمین صاحبان می فر ما یند

اثر گ . فوستل ترجمه س حشمت خلیل ب

چوتی دراز

یك روز درصنف ما یکدختر باچوتی های دراز داخل شد معلم اورا برای مامعرفی کرده گفت که اسمش گابی میباشد از چشما نش معلوم میشد که بسیار لایق و شوخ است .

پهلویم یک چوکی خالی بود و معلم گابی را پهلویم نشاند من که ازدختر ها همراه چوتی‌های‌درازخیلی بدم میامد پرزه گوهی را شروع کردم گابی در جوابم گفت که خیر است که پهلویت یک دختر نشسته و من اشتها ندارم که ترا بخورم ، رویم بسیار سرخ شده‌بود میخواستم چیزی بگویم ، اما درهمین وقت گابی‌به‌صدای آهسته گفت که :چرا رویت سرخ‌شده مثلیکه پدر کلانت رویش از بادنجان رومی ساخته شده بود .من سرخ‌تر شدم درهمین وقت معلم من راسر تخته صدا کرده تایک سوال الجبر راحل کنم پوره میدانستم که‌در صنف مایک نفر نمیتواند چنین یک سوال راحل کند ومن هم‌حل کرده‌نمیتوانستم ولی گابی دستش رابلند کرد. معلم او را سر تخته خواست هنوز دودقیقه نگذشته بود که سوال راحل کرد. گابی بطرف من نگاه کرده وگفت : کله را باید برای درس هم بکار انداخت نه تنها برای سپورت آقای بادنجان رومی .

بعد از همین روز نامم دیگر فرانک نبود مرا آقای بادنجان رومی صدا میکردند من آهسته گفتم .قصد خود را در تفریح از پیشت میگیرم صبرکن تا تفریح شود اما گابی مرا نیشخند کرد و من را زیادتر قهر نمود به اندازهٔ که دیگر درس را نفهمیدم تنهابه تفریح فکر میکردم و قتیکه تفریح شد من گابی را از پشت سر تیله کردم اما نمیدانم چه شد تنها فهمیدم که گابی دور خورد و من‌رابه زمین‌زد ((بهٔ بهٔگابی مثلیکه جیدو باز است» اینرا گفت ودر همین وقت معلم از صنف برآمد و پرسیدگ ه ((بچه ها چه گپ است)) گابی در جوابش گفت که ((آقای بادنجان رومی شنا رایاد میگیرد» همگی خندید ند تنها من خندهٔنمیکردم بعد از چندی دیگرهاهم خنده‌نمیکردند زیرا گابی بسیار شوخ ولایق برآمد در ساعت های درسی همیشه دستش بلند بود و در امتحان های صنفی همیشه ده داشت .

یکروز خوا ستیم که معلم موسیقی را آزار بدهیم ، طوله اش را همرای کاغذ بند کردیم وقتیکه معلم طوله‌را در دست گرفت گابی از جایش بر خاسته وگفت: معلم صاحب طوله‌را همراه کاغذ بند کرده اند معلم‌متعجب شده طوله راباز نموده و کاغذرا بیرون کرد .

درساعت تفریح من به آواز بلند گفتم تاحالا هیچ کس شیطانی مارا نکرده بود جز گابی .

گابی از جایش بر خاسته وگفت: نمیشرمید که معلم را آزار میدهید و درس نمیخوانید آخر مکتب جای درس است نه سر کس .من در جوابش گفتم که توشیطان هستی اما گابی خندهٔ زنان گفت :امابادنجان رومی نیستم این‌راگفته ازصنف‌خارج شد ماقصد کردیم که همرایش دیگر حرف نزنیم اما گابی هیچ قهر نشده ومارا همیشه نیشخند میزد.

ازراست به‌چپ: عبدالولی فدایی،نیك‌محمد زمانی، نیکلا رفیقی ، احمدولی عظیمی، ومحمد ظاهر

و همین طور دو هفته سپری شددر صنف ما قال و مقال زیاد بود زیرا صنف ما مسابقه فوتبال همراه صنف هشت (ب) داشت پیترا به آواز بلند گفت که ((شما هیچ وقت نمیتوانید که صنف هشت ب را مغلوب بسازید زیرا آنها تاحالا چندین مسابقه رابرده اند.» اما ماهرروز تمرین میکردیمو دختران صنف ماتما شا چیان مابودند صبح روز مسابقه دفعتا یک نفرمهم ما نیامد واقعه مریضی اش را توسط برادر خوردش بما خبر داد مابسیار جگر خون شده بودیم و نمیدا نستیم که از کجا یک نفر لایق پیدا کنیم گابی پهلوی کلکین نشسته و بـــه حویلی مکتب نگاه میکرد و گفت))اگر رینر هم میبود شما نمیتوا نستیـــد مسابقه را ببرید ٠مادر جوابش گفتیم خوب خیر بیاتو به عوضش فوتبال کن که خودرا بسیار میسازی وهمیشه از هـمگی خودرا لایـق تر میدانـی

گابی درجوابم گفت:خوب درست‌است ٠همگی متعجب بجا یشان ساکـــن ایستاده ماندند تاکه ورنر گفت :من همرای دختر ها فوتبال نمیکنم.

گابی جواب داد خوب خیرنه و دو باره به حویلی نگاه کرد ٠

میشاگفت: چرانه گابی بیك باشد من بیکی رامانده گولر میباشم ٠دربین ماقال و مقال زیاد شد یکی میگفت‌که گابی باید گولر باشد ودیگری‌میگفت گابی بیك باشد.

پیتر صدا کرد نمیشود زیرا گابی دارای چوتی های دراز است و بچه های صنف هشت ب همرای دخترهـا بازی نمیکنند .ورنرگفت: «باید قیچی کند وچوتی چیز مودرن نیست).

گابی گفت :((اگر مسابقه رابردیم قول است که همیشه کار های خانگی خودرا خودتان میکنید ونقل ممـنوع است ٠

همه ما قول دادیم باز پیترابه آواز بلند گفت که همرای چوتی ها چطور کنیم گابی در جوابش گفت ما همه همرای کلاه ها بازی میکنیم ومهم‌این است که مسابقه را باید ببریم٠)

روز پنجشنبه یازده فوتبالر همراه یازده کلاه بطرف میدان فوتبال‌رفتیم و قتیکه بچه های صنف هشت ب‌مارا دیدند خنده میکردند وبه کلاه مـــا نیشخند میزدند مسابـقه شروع شد بعداز پنج دقیقه یك گول خوردیـم و سه دقیقه بعد یک گول دیگر در

همین وقت گابی به صدای بلند به گولکیپر گـفـت «اینجا جای خـواب نیست باید در بستر نرم و گرمـت در خانه خواب میکردی فکرت رابگیر وخواب نکن معلوم میشد کـه‌اعصاب گابی خراب شده زیرا مثل یك موتر میدوید و بخاطریکه ما پیششس کـم نیاییم ماهم همرا یشس میدویدیم در

همین وقت گابی توپ رایک کـــت قوی زده و ماهمه به یک صدا گفتیم «گول» خلاصه کـه مسابقه را پنـج مقابـل سه بردیم ما از خوشحالـی زیاد کلاه های خودرا به هوا انداختیم و فرا موشس کرده بودیم که گابـی دختر است بچه های صنف هشت ب پیشس معلم سپورت رفتند که چرایک دختر همرای مابود اما معلم سپورت گفت که امروز مرد وزن یکی است و دختر یابچه ندارد خلاصه که گابی هرروز کار های خانگی مارا پیش‌از معلم میدید و ماگابی را کپتان صنف ساختیم وگابی خواهر خوانده صمیمی ما شـده بـود همرایش یـکجا درس میخواند یم ٠

(پایان)

زیباهجران‌ووانه سکندردوطفل زیبا وصحتمند

همکاران عزیز...!

نکاتی راکه همکاران گرامی وارجمندما باید بدنظر بگیرند

خوشبختانه مجله دکمکیانوانیس همانطور یکه خوانندگان وعلا قمندان فـــرا وان دارد همکاران قلمی زیادی داشتـــه روز بروز به تعدادعلاقمندا ن مجله وهمچنان همکارا ن قلمی افزوده میشود .ازینروچندنکته را در ینجا یاد آوری میکنیم و امید وار هستیم همکاران عزیز مانکات مذکوررا هنگام ارسال مضامین ونوشته های خویش همیشه بخاطر داشته باشند .

اول : مضـــامین وترجمه‌های تانرا بخط خوانا ودریك رو ی کاغذ نوشته بکو شید تا د ر میان سطر ها فاصله باشـــد

دو م :از ارسال تر جمه ها ونوشته های تکراری خودداری نمائید .

سو م :حداکثر بکوشید تا نوشته یا تر جمه های تا ن مختصر باشد واگر مطالب‌تان عکس ویارسم داشته باشد بهتر است .

چهار م :بکار بردن لغات مشکل وجملات طویل مخالف روحیه مجله است .

پنجم : رسم ها باید بـــا توش سیاه کار شده ویا رنگه باشد از عکس های ضعیف و کمر نگ ورسم ها ی پنسلی نمیتوا نیم استفاد ه‌بکنیم .

ششم : موضو عاتی را برای نوشتن ویامضمو ن هایـــی را برای تر جمه انتخاب نما ئید که جنبه‌های سود مند بـــرای خواننده داشته باشد وعلا وه از خصو صیت تفر یحـــی آن آمو زنده‌و مفید هم با شد .

هفتم :دختران و پسرا نیکه چیستان ،فکاهی، ضرب‌المثل معما، سخنان بزرگان ،ودیگر مطالب کوتاه می فر ستندباید در پایان هر نوشته خود اسم خودرا بعنوان فر ستند ه‌مطلب بنویسند واگر چند مطلب ر ا در یك پاکت میفر ستند ،باید هرمطلب شان‌در کاغذ جداگانه بانا م شان نوشته شد ه‌باشد تاهنگا م‌چاپ اسم شا ن ازنشر باز نماند . واگر فکا هی می فرستند باید فکاهی شا ن در کمکیانو انیس قبلا نشرنشده باشد وهمچنان فکا هـــــی خوب ،دلچسپ وواقعا خنـــده دار باشد .

اجمل وهاب

میرویس

شازیه

از : اینجو سلطان نوازاده

مادر اندر فداکار

قسمت دوم

بعد از مراسم عروسی هما به‌خانه ماآمد .رفتارش با من خیلی خوب بود و مرا مانند دختر اصلی اش دوست داشت وبه‌لباس وسروبر من همیشه متوجه بود . تا اینکه پدر و مادرم برای سپری کردن ماه عسل خود به بلغاریا رفتند من با ناهید به‌خانه‌ماندیم ومکتوب های پدر ومادرم متواترمی‌رسید من هم جواب مکتوب ایشا نرا روان می کردم بعد از مدتی‌پدر ومادرم آمدند در آنو قت من‌به صنف ۱۱بودم مادرم‌تحفه‌های بسیار برایم آورده بود و هم یك ماشین کالا شو یی برایم آورد .

دوستان . بعضی اشخا ص را می بینیم از مادر اندر ویا دختر اندر خود شکایت‌می کنند من تعجب میکنم که اینها چه گو نه اشخا ص اند اگر چه من هم مادر اندر دارم ولی ازوشکایتی ندارم‌ازروزیکه مادرم به خانه ما آمد یك عکس العمل خراب ازو به‌مقابل خود مشاهده نکرده‌ام زیرا که هردوی ماهم‌پدرم را به‌صداقت از صمیم دل دوست داشتیم وپدرم نیز همواره از مارا ضی بوده اخلاق مادر اندرم به قدری خوب بودکه هیچ روزمن ازاو آزاری ندیدم و همیشه احترام شان را داشتم بهر حال بعد از فراغت تحصیل امتحان کانکور رابه بسیار خو بی سپری‌نمودم بعد ازآن به فا کو لته طب شامل‌شدم‌مادرم تمام‌ضروریات فاکولته رابرایم مهیا سا خت هرشب جمعه که‌به خانه می آمدم مادرم یك مهمانی بزرگ برپا می کرد و تمام خویش و قوم مامی امدند من در صنف «۲» فاکو لته اول نمره شد م به‌همین سبب‌برایم چانس‌دادند تابه مسکو بروم در تمام دو ره تحصیل خود نمازم را قضا نکردم تمام اهل فامیل‌ماحتی ناهید مستخد م ماهم نمازخوان بوده وهر وقت که موقع‌حاصل می‌کردیم جداجدا قرآن شریف نیز می‌خواندیم‌ومادرم همواره تفسیر شریف راکه در کابل بزبان دری طبع شده ا ست یکجا به صورت درس و تعلیم به حضو ر یکنفر مو لو ی صاحب‌که درمسجد گذرمادرس خانه داشتند میخوا ندیم اغلب مسایل اخلاقی وعلم ومیرا ث واحکام طلاق وامثال آن نکا ت مهم حیاتی راآمو ختیم مادر م ومن علوم د ینی وتا ریخ اسلامی را در خارج درس های فاکولته پیش مو لوی صاحب مذکور آموختم بعد از یکسا ل تحصیل به وطن خود با ز گشتم وقتیکه در خانه آمد م مادرم یك طفل نوزاد بدنیا آورده‌بود و نام طفل سوسن بود من از جانم کرده زیاد تر دوستش داشتم بعد از آنکه (۵)ساله‌شد اورابخاله ام‌سپرد من درین و قت حقیقتا مادرم راکه‌به اصطلا ح‌مردم او مادر اندرم بود . دلسوز تر و مهربان تر از مادر خود یافتم.

البته دوستی من و ما در م دو جانبه بود از روز اول‌زندگی تابه حال یك مسئله بین مارخ نداده است در یکی از روزهای رخصتی‌به‌یك‌دعوت رفتیم‌چشمم به‌یك دختر افتاد که‌نا امید ی از سیما یش هویدا بود و در گو شه صالون نشسته بود در نزدش رفتم ونامش را جو یا شدم گفت نامم یا سمین‌است دختر بدبخت هستم از شنیدن این کلمه بسیار غمگین شد م‌و گفتم چرا ؟ خواهر جان درین لحظه دیدم چشمانش پرازآب شد و به زمین نگر یست . من خواهش‌کردم‌تاشرح‌حال خودرا بگوید قصه خود را اینطور آغاز کرد: درسن «۱۱» سا لگی مادرم را از دست دادم پد ر م بعد از یکسال بادختر عمه‌اش عروسی کرد وازهمین روز بد بختی من آ غا ز شد

ناتمام

ترجمه : پراتیك

چه کسی توانست جایزه را ببرد؟

بودنبود شخصی پیر ، و سال خورده ای بود که ثروت ودارایی زیاد داشت وصاحب سه فرزند بود . و قتی، احساس کرد که دیگر، پیری زیاد اورا ضعیف ونا توان ساخته ، فرزندان خویشرا ، بدورش جمع کرد و برای‌شان گفت ، فرزندانم ! من دیگر پیرونا توان شده‌ام ازینر و، تصمیم گرفتم‌تا اموال، و دارایی خودرا در همین‌فرصت که هنوز زنده هستم بین‌شما تقسیم کنم و حصه هر یك ازشمارا درزندگی ام بدست خودبدهم .

این شخص همه اموال ، و دارایی خویش را تقسیم‌کردو دراختیار فرزندانش قرار داد ولی از میان همه دارایی ،و ثروت خود تنها یکدانه ، از جواهرات گرانبها راجدا کردو آنرا نزدخود نگاه نمود و به فرزندان خویش گفت : این جوهر گرانبها به کسی تعلق خواهد گرفت که درظرف سه هفته یکی از شائسته ـ ترین خدمات و اعمال نیك و پسندیده را انجام بدهد .

این سه برادر به خاطر بدست آوردن این ثروت، کوشش کردند تانیکو ترین کاری راانجام بدهند، و در حقیقت، برسر بدست آوردن آن جوهر ، مسابقه ای میان این سه برادر ، درراه انجام دادن بهترین کار، شروع گردید.

دو روز گذشت و یکی از آنها نزد پدر آمده اظهار کردکه بهترین کار را او انجام داده، پدرش گفت ، چه کاری کرده ای ؟پاسخ داد: «شخصی‌برایم چیزی رابا مانت داده بود ،و کدام سند ونوشته ای هم در میان ماوجود نداشت و من در حالی که میتوانستم آنرا انکارکنم وبرایش مسترد ننمایم، اماباز هم این کار را انجام ندادم وامانتش را به طور سالم برایش دوباره سپردم و اینکار در نظر من ازبهترین کار هاست ».

پدرش درجواب گفته های او گفت :«این روش تو کدام کار وروش فوق العاده نیست زیرا هر انسان وظیفه دارد تادر برابر دیگران از امانت داری وصداقت کار بگیرد و دربرابر هیچکسی خیانت و حق‌تلفی نکند و این عمل‌یك کار وظیفه انسانی است بنا بران توبا اینکار خود یك وظیفه انسانی خودرا انجام داده ای وکاری کرده ای که وظیفه توبوده است پس این عمل تویك کار ساده است و، تو مستحق جواهر شده نمی توانی »

فرزند دوم نیز گفت :پدر جان! بهترین کار را من خودم انجام داده ام ازین رو باید آن‌جوهر قیمتی را برای‌من بدهید ، پدرش پرسید ، چگونه عملی راانجام داده‌ای؟ جوابداد ،

طفل کوچکی رادر ساحل بحر دیدم که تنها افتاده ،و بسیار نزدیك شده بود دربحر غرق‌شود از دیدن این حال، دلم بوی سوخت ودستش‌را گرفتم و از ساحل خطر ناك دورش کردم و چون آدرس منزل و اقاربش راهم‌نداشتم ازاینسو و آنسو جویا شدم وپس از جستجوی زیادآدرس اقاربش راپیداکردم و طفل کوچك را بایشان سپردم . اکنون آیا من بااین کار خود شایسته ترین کار را انجام نداده ام ؟ فکرمیکنم من صاحب آن جوهر گرانبها خواهم شد .

بقیه‌در صفحه ۳۳

دکمکیانو انیس

در بارهٔ حیوانات چه میدانید؟

از: نریمان «ن»

چوچهٔ کانگرو که‌تولد میشود در داخل کیسه مادر خود بسر برده‌و ازغدهٔ شیری که‌در آنجا وجود دارد تغذیه مینماید چوچه کانگرو برای مدت چندین هفته جز شیر چیزی‌نمی خورد ٠رویا پرسید: خوب وقتیکه چوچهٔ کانگرو به اندازهٔ کلان شدکه‌از خود وارسی کرده بتواند چه واقع میشود ؟کاکا گفت :

وقتیکه خوب نموکرده و قوی شدند گاه گاهی ازبین کیسه برای گردش وتماشای گرد ونواح بیرون میشوند حینی که مادر کدام خطر را احساس نمود بچهٔ خودرا صدامی‌کند که خیززده خودرابه مادر رسانیده‌فورا داخل کیسه شود وروی خودرا دور داده سر خودرا ازکیسه خارج وبه اصطلاح کلك کشك می کند که‌ببیند خطرچه‌بود وچیست که مادرش وی‌را صداکرده است ٠کاکا به گفتار خود ادامه داده افزود: هرگاه کانگرو درحین چریدن‌متوجه شود که‌کدام‌کسی یاکدام حیوان میخواهد به چوچه اش صدمه رساند بسیار خطر ناك شده بالای دشمن حمله مینماید ٠

یک نوع کانگرو بالای درختان کوچك نیز زندگی می‌نمایند آنها از برگ‌و میوهٔ آن در ختان تغذیه کرده ووقتی به‌درختان بالا میشوند دم‌خود رابدور شاخ های‌آن میپیچاند٠ رویا یک کتاب مصور از بکس‌خود کشیده حیوانی رانشان دادکه متعلق به قارهٔ آسترالیا بود.

کاکا گفت: این حیوان «کولا» نام دارد وبعضی مردم آنرا خرس کولا میگویند امادر حقیقت خرس نیست زیراکولا ازجمله حیوانات کیسه دار می‌باشد در حالیکه خرسها از جمله حیوانات کیسه دار محسوب نمی‌شوند کولابالای درختان ایو کلیش «یکنوع بید است‌که جدیدا در بعضی نقاط کشور وبیشتر در ولایت هلمندزرع آن‌رواج یافته است .»

زندگی کرده شباهت به گدی‌اطفال دارد که در بعضی مغازه های بازیچهٔ اطفال به فروش میرسد کولا ها حیوانات بی ضرر بوده از برگ در ختان تغذیه مینماید و هیچگاه‌بالای حیوانات دیگر حمله نمی‌نمایند وچنان معلوم میشود که اگر مورد حمله هم قرار گیرند ازخود دفاع نمی توانند٠ پوست شان بسیار مفید و هم‌گرفتن وشکار شان آسان است. سالهای قبل شکاری ها بسیار آنهارا برای پوست شان شکار میکردند و تقریبا نزدیک بود نسل شان ازبین برود امروز توسط وضع قانون نسل این حیوانات حمایه شده است ٠احمد که تاحال خاموش بود سوال کرد :که شنیده ام که‌در آسترالیا حیوانات زیادی وجود دارد که بالای در ختان زندگی می‌کنند همین طور نیست ؟کاکا جوابداد درست است حیوانات زیاد در آسترالیا بالای در ختان زندگی می کنند هم چنین یکعده حیوانات دیگر وجود دارند که درنقب ها حیات‌به سرمی برند٠ به‌طور مثال یکنوع حیوان وجود دارد که وامبت نامیده میشود که زمین راکنده وبرای خود نقب درست کرده جای بودو باش برای خود می سازد . محمود گفت: پس‌عادت این حیوان در سوراخ‌کردن و کندن زمین مانند خر گوش می باشد ؟کاکا گفت :

بلی مانند خرگوش هاغله جات را خراب کرده و بدرختان خساره می رسانند و دهاقین رامتضرر میسازند٠ کاکا به گفتار خود ادامه داده گفت: یکنوع حیوان دیگر رانیز به‌شما معرفی می کنم که هند یکوت نامیده میشود و انواع مختلف دارد که‌بعضا کلان و بعضی آنهامانند یک‌خرگوش میباشد گرچه هندی‌کوت مانند کانگرو پاهای عقبی دراز دارد بآنهم درزمین مانند وامبت و خرگوش نقب می‌کند حیواناتی که زمین را میکاوند یکی از دلچسپ ترین شان که در دشتها سدنی مربوط قارهٔ آسترالیا زیست

یکی بود یکی نبود

ترجمه: نیک محمد دین زاده:

دوستان موقتی

بودنبودپشکی بود پو لدار که‌مانند پشکها ی د یگـــر زندگی نمی کرد یعنی بر وی‌زمین‌نمی خوابید بلکه با لای تخت خواب خیلی قیمتی که‌روجایی آن ابریشمی وبالشت هایش ازپرقوبودند استرا حت‌می‌کرد وخانه خیلی مقبـــول داشت که حویلی آ ن‌بزرگ بودودر اطرا ف‌آن کتاره هـا

گرفته شده بود وبر عکس‌درمقابل خانه وی پشك دیگری زندگی میکرد که درخانه یك‌زن‌پیر کار می کرد وو ظیفـه آن‌جارو کشی بود . ر و زی‌دوچوچه گك پشك بد هـن

دروازه پیرزن آمدند و با لای‌پشك جارو کش صدا ز دند که‌برایشا ن یك اندا زه نان‌بیاورد. پشك جا رو کش گفت که‌بروید مانا ن نداریم .چوچه‌گك‌ها باز اصرار و رز یدند که‌شما خو ب زندگی مـــی کنید لطفا برای صا حـــب خودبگو یید که برای‌ماچیزی بیاورد زیرا ما هیچ چیـزی برای خورد ن نداریم .پشك جاروکش گفت بر ویدازاینجا مانان نداریم .

درهمین اثنا پشك متمول صدای او راشنید و پرسیـد چه‌شده در جوا ب گفت که‌دو پشکك های یتیم آمده و نا ن میخواهند پشك متمول گفت که‌من هم از دست شا ن بـه عذاب هستم برایشان بگو که بروند و به دارا لمساکیـــن

مراجعه نمایند آنجا نا ن‌پیدا میکنند در همین موقع زنگ دروازه پشك متمو ل بصـدا درآمد و پشك دید که بخانه اش‌مهما نا ن آمد ه‌وبرایشان خوش آمدید گفت. مهما نان پشك‌متمو ل‌عبار ت بودنداز بزباخانم اش که درشهر خیلی مشهور بودند ، خروس جنگی همراه ماکیا ن وهمچنا ن‌خوك همسایه شا ن که شا ل‌به‌تن داشت.

پشك بطور علیحد ه باهر کدام احوال پرسی میکرد و اززندگی وروز گار آنهاپرسش هامیکرد و میگفت که هیـچ نزدمن نمی آیید ومن شمارا خیلی دوست دارم.

مهمانا ن گفتند که ماخیلی احترام شما را داریم‌وهمیشه به‌آرزوی دیدار تا ن‌بوده‌ایم. شما چقدر خانه عا لی دارید؟ درباره خانه شما درشهر از

هرزبان سخنی شنیده مـی شودما آمد ه‌ایم که این خانه مقبول شما را ازنزد یك‌تماشا کنیم.

پشك متمو ل جوابداد که قدم های شما با لای چشم‌من البته دروازه من بروی شما مردمان سر شناس وثروتمند همیشه باز می باشد بفرمایید بالا بیایید من همه اطا قهارا برای شما نشان مید هم :

اینه ببینید : اینی اطـاق نان‌خور ی من است که هـر نوع موبل در آن گذ ا شـته شده، چو کی ومیز..

بالای چو کی می نشینم‌و پشت‌میز نا ن می خور م به طرف راست خانه الـما زی گذاشته شده من درآن لباس های خودرا آویزا ن می کنم. بطرف چپ آن اطا ق خوا بم می‌باشد که در آن تخـت خوابم جابجا گردید ه که در بالای آن استرا حت می‌نمایم بزسوال کرد که مو ش هادر آنجاچرا بندی شده اند ؟

پشك گفت که آ ن قفس می‌باشد من مو ش ها راتوسط این‌قفس شکار می کنم خودم دوست ندارم که‌بادست هایم آنها راشکار کنم. هر و قتی که‌در سقف اطا ق صـد ای موش‌هارا بشنو م فوری‌قفس راآنجا میگذ ارم دیگر پشك هادرخانه من قدر ت ند ارند که‌به‌شکار مو ش ها بیا یند.

این اطاق رو بروی شما مهمان خانه من می باشد در آنجا قالین و آیینه های‌قدنما جابجا شده ودر کنج اطاق‌یك پیانوی جدید دار م هر روز معلم برایم درس پیانومیدهد. درسطح آیینه های دیوار ی هریك مهمانا ن یکد یگرخود رامید یدند و جوره جوره به طرف یکد یگر می نگریستند. بزبالاخره به صا حب خانه

پیشنهادی کردکه لطفا برای ماذریعه پیا نوی خودیـك آواز بخوا نند و خر وس که آواز خوب دارد هم شما را بدرقه مینماید .

پشك قبو ل کرد وخروس باوی‌یکجا به نغمه سرا یـی پرداختند ومهمانا ن هر کدام بااشتیاق زیادی به نغما ت‌آن هاگوش فرا داده‌بودند .وقتی نغمه به پایان رسید پشـك پیشنهاد کرد که حالا بایـد برقصیم .هر یك از مهما نان موزیك مورد پسند شا ن‌را پیشنهادمی کردند که با یـد نواخته شود وبعدا بر قصند که‌درهمین مو قع چو چه گل

های پشك از پشت کلکین‌چه هاشنیده شد که می‌گفتند :

عمه جان ،عمه جا ن‌یکدفعه ازکلکین بطر ف‌ما نظر کـن ومارادر خانه خود جای بده‌که شب راسپری نماییم ، ما را بالای تخت خود خوا ب بده،

خواهش می کنیم به صد ای ماگوش بدهید . پشك‌جارو کش که در همین مو قع هـم بخانه پشك آمده بود واطاق نان‌رامر تب می کرد بالاشدو

کلکین چه ها رابسته کردتا صدای پشکك ها آنها را مزاحمت نکند اما با بستـه شدن کلکین ها اطا ق‌تاریك

شد وپشك جارو کش دوعدد شمع‌رادر بین شمعدا ن هـا گذاشت وآنها را روشـن ساخت تا مهمانا ن د لتنگـ

نشوند . پشك متمو ل ازهر یك مهمانا ن خواهش کردتا

بروی چو کی ها نزدیك‌بخاری بنشینند وخودرا گر م کنند.

بگذار اگر هوا سرد باشد،باد بوزد، برف شود بما تاثیری

وارد نمیکند ما حالا به قصـه گفتن شرو ع می‌کنیم مهمانان هریك به‌نوبه خود قصه‌هایی گفتند. ناتمام

نوشته مریم محبوب

مبصر مکتب ما

صنفی که ما درآن درس میخواندیم صنف بسیار کوچکی بود. فقط دو ارسی داشت، که بچه‌ها شیشه‌هایش را شکستانده بودند، حتی چارچوبی را که از آن باقی مانده بود، با پاکی بریده بودند. باقلم پنسل ویا خود کار خط خطش ساخته بودند، رنگ قلم رابه‌او پاشیده بودند. بعضی اوقات که معلم به صنف نمی آمد. بچه ها از این چار چوب بی آئینه، خودشانرا آن‌طرف می انداختند و یا کله های شانرا می کشیدند. دیگری را که از نزدیک دیوار صنف‌می گذشت،آزار میدادند، ازکرتیش کش می‌کردند، کتاب هایش را می پراندند ودوباره ازهمین راه خودرا به درون صنف می انداختند. من نیز در بین شان بودم.

دروقت تفریح همه با هم یکجا جمع میشدیم. در حالیکه دستها و صورت های ما پر از رنگ‌وسیاهی میبود. به پشت عده ایکه بامارقابت داشتند می دویدیم. دستان سیاه وچرکین خودرا به قیافه های شان می کشیدیم ودو باره پابه فرارمی می‌گذاشتیم. در این‌حال مبصر ما باچوب دستش‌به عقب ما می دوید، غلغله کنان ونا سزا گویان ماراتعقیب می کرد ومیگفت:

ـ شوخها .. گم شوید ...!

ماکه از چوب مبصر نمی ترسیدیم این طرف میدویدیم، آن طرف می دویدیم، به این صنف میرفتیم‌به آن صنف میرفتیم، به‌پشت بچه های دیگر خودرا پنهان می ساختیم،عقب تخته پت میشدیم مبصر همچنان باچوب دستش می آمد، یکه یکه همه‌یی مارا میزد. ولی ما باز از نزدش فرار میکردیم. به دهلیز ها می دویدیم، خنده های بلند مابگوش بچه های داخل صنف میرفت. مبصر پشت هم فریاد می کشید:

ـ تنبل ها ... شوخها ... گم شوید. به صنف ها بروید ولی اوبیچاره همچنان غم‌غم کنان مارا تعقیب می کرد. ماکه سخت خوش داشتیم، اواز عقب ما بدود، هرکدام به پشت دیوار صنف خود میرفتیم از ارسی های که شیشه هایش شکسته وریخته بود. بالا می دویدیم. خود را درون‌صنف می انداختیم. مبصر در این حال به مانزدیک میشد، از کرتی رفقای ماکه در حال بالا شدن از ارسی‌صنف میبودند می گرفت و به سوی‌خود کش می کرد و میگفت:

ـ چرا از دروازه صنف نمی‌رویدکه از راه ارسی بالا میشوید؟!

بعد چیغ میزد با چوبش تا که میتوانست و قدرت داشت به بدن مامی‌کوفت و میگفت.

ـباش .... پیش سر معلم‌صاحب بگویم تا تهذیب تانرا کم کند. ما باز خنده را سر میدادیم. قاه قاه خنده میکردیم واز دست های‌دیگران که پایین دیوار مانده بودند می گرفتیم وبسوی خود می کشدیم تا بالا شوند.

بعضی اوقات مبصر با اوقات تلخی و عصبانیت نزد سر معلم مکتب ما میرفت، از شوخی های ما شدیدا شکایت می کرد. حرفهای بدبد در مورد بچه های صنف ما میزد. بعد سر معلم که سخت‌عصبانی وخشمگین میشد. در حالیکه‌سکرتش را میان دندان هایش می فشرد، به صنف می آمد، وقتی میدید که همه ماخاموش و آرام هستیم. عصبانیتش‌زیاد تر میشدو میگفت:

ـ مبصر از دست شما به من شکایت کرده کدام شما شوخی میکنید؟!

ماکه سخت دست و پاچه میشدیم وازترس می لرزید، ناچار همه سکوت کرده زیر چشمی به طرف یک دگیر نظر می انداختم. من که شوخترین شان بودم. در این حال شدیدا خنده ام میگرفت. سرمعلم ازسکوت ما زیادتر عصبانی می گردید وباز با صدائیکه تمام صنف مارا پر می ساخت میگفت:

چرا گپ نمی زنید! چرا جوابم را نمی دهید؟!

مبصر نیز که همراهش میبود وپشت هم چوب دستش را تکان میداد، باچشمان بر آمده و رق‌رفتن گاهی بسوی من وزمانی بسوی‌دیگران میدید. سر معلم بار دیگر چیغ میزد، فریاد میکشید، پا هایش را به زمین می کوبید و میگفت:

ـزود بگوئید که کی شوخی کرده!

من که بزرگتر از دیگران بودم، ناچار در حالیکه از خنده دهنم را می بستم، به جایم می ایستادم ومیگفتم:

ـسر معلم صاحب ....سر معلم صاحب .... هیچ کس شوخی نکرده؟!

سر معلم که خشونتش از این‌حرف زیادتر میشد، بلند فریاد میکشید:

ـپس مبصردروغ‌میگوید. هان...؟!

بعد نیم نگاهی بسوی مبصر که پهلویش ایستاده بود نظر می افکند و میگفت:

هان:

ـدروغ گفتی ... دروغ گفتی

مبصر سخت می ترسید، خوب احساس میکردم که سرا پایش می لرزد. نمی دانست که در مقابل سر معلم چه بگوید. ناچار چوبش را باز تکان میداد ومیگفت:

سر معلم صاحب ...بچه ها همه شوخ هستند ... همیشه از راه ارسی به صنف بالا میشوند.

سر معلم میگفت:

ـهروقت که دیدی، با چوب بزن ... سخت بزن تا بدانند که از ارسی بالا شدن یعنی چه؟!

وبعد سر معلم نگاه تندی به همه مامی‌افکند واز اتاق بیرون میشد. مبصر هم از عقبش روان میگشت.

ماکه میدیدیم، دیگر کسی به صنف نیست، باز دوباره شوخی را ازسر میگرفتیم از دروازهٔ صنف به دهلیز پله کشک می کردیم بسوی مبصر که پشت هم چوبش تکان میداد وبه طرف صنف ما میدید، پوز خند میزدیم.

در یکی از روز ها که هوا شدیدا گرم بود واز شدت گرما مگس ها بدرون صنف ما خانه کرده بودند همه ما تصمیم گرفتیم تا ازنل داخل مکتب با سطلی که خاکروبه هارا درونش انداخته بودند، آب بیاوریم وبرروی صنف بپاشیم من با دونفر دیگر همصنفان مامور این کار شدیم تاازنل آب بیاوریم وچند تای دیگران، موظف شدند که به دهن ارسی شکسته ایستاده‌شوند وآب را ازدست مابگیرند چند سطل آب به‌نوبت آوردیم. دیگر پی هم آب راگرفته از ارسی بالا می‌کشیدند وبدرون صنف و بدیوار ها پاش میدادند تا صنف سرد شود. در همین حال مبصر باز مارا دید. از شدت خشم لبهایش را می جوید. چوب ضخیم درازی را گرفته به‌سوی

ماآمد. من که هنوز سطل آب‌رابالا نکرده بودم، وآن رفیق دیگر ما دستش بسوی پایین دراز بود که سطل را ازپیش من بگیرد. مبصر باچوب دستش‌شرق به دست او زدو چوب محکمی به کله‌یی طاس من خواله کرد. پشت گردنم راسوزش عجیبی گرفته بود. مثل اینکه گزدمی نیش زده باشد. سطل از دستم به زمین افتاد، آبش بروی صحن مکتب پاشان شد، در این حال مبصر باز چوبی دیگری بدستم زد،بعد در پایم با لگدش کوبید. سخت گریه ام گرفته بود. وقتی همصنفانم این حالت را دیدند همه دست جمع از صنف بیرون شدند. چوب مبصر را از دستش گرفته شکستاندند و باکمک هم بسوی ادارهٔ مکتب روان شدند. یکی از رفیقانم که مرا زیاد دوست داشت به دیگران میگفت:

ـ من میروم به سر معلم‌شکایت میکنم که هم صنفی مارا مبصر لت کرده ....!

دیگران نیز میگفتند:

ـدرست است. ما هم با تو می آییم.

با هلهله وغلغله زیاد، در حالی که دست مرا گرفته بودند نزد سر معلم‌رفتیم. سر معلم از عقب‌میزش فریاد کشید:

ـباز چه خبر است .... باز چه گناه کرده اید؟!

همان رفیقم گفت:

ـماگناه نکرده ایم مبصر هم‌صنفی مارالت کرده، آمده ایم تا از اوبرای شما شکایت کنم.

سر معلم مبصر را خواست وگفت:

لطفا ورق بزنید

مبصر مکتب ...

ـاین ها چه گناه کرده اند که لتشان کرده ای...؟!

مبصر که باز ترسیده بود گفت :

ـصاحب ...صاحب... آب می برند .... صنف را تر کردند ..

سر معلم گفت :

ـکجا آب میبرند ... چرا آ ب میبرند ؟

خودم که سخت می گریستم باهای های گریه گفتم :

ـصنف ما زیاد گر م است . پر از مگس است ، ما مجبور شد یم که برای‌دفع گر می آب ببریم وصنف را آب پاشی کنیم.

وسر معلم که خشمش زیاد شد ه بود گفت :

ـ بد میکنی ... برو گمشو...از این به بعد اخراج هستی ...!

ناگهان تمام صنفی ها صدای شانرا به‌یك آواز بلند کردند :

ـ من... من سر معلم صا حب... اورا اخراج نکنید او تنها گناه ندارد ....! ماهم گناه کردیم.

مبصر ناگهان گفت:

ـگمشو ید .... تنبل ها

سر معلم گفت :

ـپس شما خط بینی بکشید که دو باره ازاین شو خی ها نکنید مکتب جای درس خواندن است نه جای شو خی و مسخره گی از آن روز به بعد همه تصمیم گرفتیم که فقط درس بخوانیم وبه حرفهای معلم گوش کنم. چندروز بعد از آن بود که شنیدیم مبصر خودرا از مکتب ما به جای دیگر ی تبدیل کرده است .

پایان

بقیه صفحه ه

انسان وچراگاه

ماندن این همه غذا را با خود میبردند و باآن میتوانستند مدت زیادی بدون شکار هم زندگی نمایند .

همچنان شکار چیان کمان های‌کوتاه ولی قوی رانیز باخود حمل مینمو دند آنها تیر های خویش را در جوال های‌گذاشتندویادر عقب‌خورچین‌خوراکه بسته می نمودند. هریك از شکار چیان ریسمانی را باخود داشتند که‌از موی اسپ ریشیده شده بود. بعضا شکار چیان این ریسمان ها را مثل کمند استعمال مینمودند و گا هگاهیکه آنها میخوا ستند از دریا بگذ رند آنهابا ریسمان هائیکه با خود داشتند اسپ هارا باهم بسته نموده و از آب دریا می گذشتند ،اشخاصیکه بر اسپ هاسوار می بودند خودرا بر اسپ خوب چسپا نیده و گاهی هم‌به پهلوی اسپ در موقع عبور از دریا قرار میگر فتند .

شکار چیان سوار کاری را خیلی بخوبی می فهمید ند و مهارت کافی درآن پیدا نمودند ،زمانیکه یك شکار چی به بز کوهی یا خوك و یا اسپ وحشی بر میخورد به تعقیب آن مثل باز به حرکت می افتاد و در همان سرعت باتیر بسوی شکار حمله‌مینمود و تیر خویش را با قدرت زیادبرتاب میکرد. معمولا آنها اسپ های‌وحشی را میکشتند زیرا ضرورت به گوشت و پوست آنها داشتند ازآن برای تهیه غذا و پوشاك استفاده مینمودند اما آهسته آهسته آنها این عادت را ترك دادند و به تربیه بهترین اسپ های وحشی هم پر داختند و بر اهلی کردن آن توجه مبذول داشتند آنها به کشتن این نوع اسپ ها دست نمی زدند بلکه آنها باکمند های که از ریسمان ساخته بودند زنده‌بدست می آوردند .وبعد آنرا اهلی میکردند باگله های که داشتند یکجا به چرا میفر ستا دند .

موقعیکه مردان به شکار مشغول بودند زنان و اطفال به محافظه و نگهبانی اسپ ها و گو سفندان‌بودند

همچنان زنان و اطفال درجمع آوری چوب ها و شاخه ها و بته هامی پر داختند و هم شیروغیره خوردنی هارا تهیه میکردند ویا گوسفند ویا کدام حیوان دیگری را میکشتند تااز گوشت آن برای تغذیه استفاده کنند ویا اینکه شکار ها را یا حیواناتیکه شکار شده بود توسط زنان و اطفال برای خوردن آماده میشد .

عکس بالا زر مینه‌جان‌ابدالی
عکس پائین سمیع‌الله جان،
اطفال زیباو صحتمند .

ترجمه :حبیب رفیق

کوه جواهرات

حکایت میکنند که در سالهای قدیم زن بیوه ای باپسرش که میرالی نام داشت در دهکده ای زندگی میکرد این مادر وپسر بینوا وفقیر بودند، مادر ازراه دوختن و شستن لباس‌های مردم زندگی خود وپسرش رااداره میکرد ولقمه نان ناچیز ازین راه بدست میآورد .

وقتی میرالی بزرگ شد مادرش روزی به وی گفت :پسرک عزیزم من دیگر پیر شده‌ام ،چشمانم بخوبی دیده نمیتواند، چه خوب است که به جستجوی کاری برآیی زندگی خودراخودت اداره کنی .

میرالی گفت: بسیار خوب مادرجان سعی میکنم ازین به‌بعد زندگی خوب وراحتی برایت فراهم کنم .

این راگفته و به جستجوی کار برآمد، اینجا وآنجا راگشت ولی هیچ کس به او کاری نداد، سر انجام نزد تاجری آمد و پرسید: ای تاجر ،آیا به نوکری احتیاج داری ؟

تاجر او را پذیرفت و کاری به‌او واگذار کرد.

یکروز گذشت ولی تاجر تقاضای کاری ازوی نکرد، همچنان روز دوم گذشت ،بازهم تاجر چیزی نگفت. روز سوم آمد وگذشت ،اصلا چنان به نظر میرسید که تاجر نوکرش را بکلی فراموش کرده .

میرالی سخت متعجب بود و باخودمی اندیشید.

پس این تاجر مرا برای چه کاری استخدام کرده، همین بود که به نزد تاجر رفته و ازوی پرسید: آیا کاری برای من هست تاانجامش دهم ؟

تاجر جواب داد: البته که هست، تو بائیست فردا بامن سفر کنی .

فرداصبح وقت تاجر به میرالی گفت: اول تر ازهمه برو گاوی راحلال کن وبعد پوستش را جداکن و بعدازان چهار جوال و دوشتر هم آماده کن .

میرالی طبق گفتهٔ تاجر همه چیزرا تهیه کرد. تاجر برپشت یک شتر پوست گاو و چهار جوال راگذاشت و بر پشت شتردوم خودش سوارشد و باین ترتیب آمادهٔ رفتن شدند. آمدند و آمدند تارسیدند به پای کوه بزرگی .تاجر شتر ها رامتوقف ساخته و به میرالی امرکرد تاپوست گاو و جوال هارا ازپشت شترپائین بیاورد. بعد ازینکه میرالی ازکار فارغ شد تاجر گفت: پوست گاوراهموار کن وخودت هم بروی پوست بخواب .

میرالی نفهمید منظور تاجر ازین کار چیست ،ولی چون جرات مخالفت نداشت پوست گاو را هموار کرده و بروی آن دراز کشید ،تاجر آمد و میرالی رادرپوست گاوپیچیده وآنرا باریسما نی محکم بست .خودش دوید و پشت سنگی مخفی شد.

بزودی دو پرندهٔ بزرگ لاشخوار پرواز کنان نزدیک شده پوست گاو تازه را درمنقار ها بلند کرده وآنرا به قلهٔ کوه رسا ندند و فورا به‌پاره کردن پوست پر داختند ولی همینکه پوست گاو پاره شد دیدند که انسان زنده ای در داخل آن قرار دارد .

فریاد زنان ازآنجا دور شدند و پوست راهم باخود بردند. میرالی از جایش بر خاسته ونظری به اطراف افگند .

تاجر که از همان پائین این صحنه را میدید فریاد زد: بکاراستاده‌نشو سنگهائی راکه جلو پایت قرار دارند بردار و پرتا بشان کن !

میرالی تا چشما نش بزمین افتاد دید که واقعا سنگهای گران قیمتی پیش پاهایش افتاده ،برزمین نشست ودید که الماس ، یاقوت، زمرد و فیروزه زیرنور آفتاب برق میزنند .

میرالی شروع کرد به جمع آوری وریختن آنها بسوی تاجر که در پائین منتظر ایستاده بود ،تاجر باعجله جواهرات را بداخل جوال ها جابجا میکرد . میرالی بعداز چند ساعت همانطوریکه جواهرات رابسوی تاجر پرتاب میکرد یکبار ترسیده و وحشت زده از بالا صداکرد وپرسید: آقا ،من چطور پائین بیایم ؟

تاجر جواب داد: تواول جواهرات را پرتاب کن بعدا به‌تو خواهم گفت به‌چه وسیله از کوه پائین بیایی.

بقیه در شماره آینده

به قلم شما

ضرب المثلها

افتخار انسان به دا نش اوست نه بما لش .

کسیکه وجدانش پاك باشد همیشه شادمان است .

اگر توانا ئـــی انجا م کاری را در خودبینی ،بدنبال آن برو و گر نه چرا آبروی خود ر ا میریزی .

دانا ئـی ، تـو انا ئـــی است .

عجله وعقل باهم جور نمی آید .

ارسالی سیدرونبا ن(ژوبل) از سید نور محمد شا ه مینه .

* * *

قطره قطره جمع گردد
آنگهی در یا شود

کسی سوی دو زخ نپوید بپای
کسی ازپیش بینی نبیند گزند

ارسالی رحمت الله سیماب

پدران معروف جها ن را، بشناسید

۱ ـ ادیسون پدر برق
۲ ـ ارسطو معلم اول
۳ انشتین پدر اتم
٤ ـ بقراط معلم‌طب
٥ ـ سقراط معلم‌اخلاق
٦ ـ گوتنبرگ پدرچاپ
۷ ـ هرودوت پدر تاریخ
۸ ـ پاگانی‌نی پدرموسیقی
۹ ـ لوید پدر سینما
۱۰ ـ هومر پدر شعر

فرستنده ـ محمدنجیم ، فهیم

کتاب

کتـا ب سـر چشمـه علـم‌است . هیچ لذ تی در دنیـا بالاتر و بر تر از لذت‌کتاب‌خواند ن نیست مد نیت ها وپیسر فت های بشر مو لودزحمات شکست نا پذ یروآثار گران مایه دانشمندا ندیروزاست . اگر در وصف کتاب ومطالعه هر چند بنو یسیم، باز هم کم است ماباید خود را باکتاب خوا ندن عا د ت بدهیم . دیگر رفیقی بهتـر از کتاب سراغ نمی شود .وقتی از ورزش و نو شتـن خلاص شدیم می توانیم بـا مطالعه یك قصه دلچســپ وقت خودرا بگذرانیم و از آن نتیجه بگیریم وچیز های نو بیا موزیم هر که دانشـ و سعادت میخوا هد با یـد، دوستدار کتاب شود پس ، برماست همیشه در تلا شـ علم باشیم تابتوانیم مصد ر خد مت بوطن و جامعه خود گردیم .

نوشته لطیفه ،گ، ن .

رهبر ما

زنده بادا کشور ما رهبر ما
زنده بادا مرد مان کشور ما

زنده بادا سر زمین آریا
زنده بادا مردم نام آور ما

زنده بادا قهر ما نان وطن
زنده بادا بیادر ما خواهر ما

دا یما (مسعود) دا رد این دعا
زنده بادا کشور خوش منظر ما

شعر از مسعود احمد طوفان ، ملکیار

دوبیتی محلی

ماه دیدم سفیدتر ازروی تو نیست
زاغ دیدم سیاه تر ازموی تو نیست
در باغ چنان نهال همقدتو نیست
در دیده نشین که درزمین جای تو نیست

• • •

ببالا میروی یك لحظه ایست
بتو عاشق شدم میلت بمن نیست
بتو عاشق شدم یار ازدل وجان
که کار عاشقی شرم وحیا نیست

فرستنده برات علی، کارگر کابل تایمز

طویل ترین دریا ها در این ممالك می باشد

«میسی سی پی» در امریکای شمالی
«نیل» در افریقا
آمازون در امریکای ،جنوبی
«یانگتس کیانگ» ، در آسیا
«اوب ایر تیش» در آسیا
(ینسی سلنگا) در آسیا
«کنگو در افریقا
«لنا» در آسیا
«آمو» در آسیا
(نیگر) در افریقا
«والگا» دراروپا
«بارانا» در امریکای جنوبی

ارسالی – داراب ،طهماس

سخنان بزرگان

بزرگترین خیانت ها این است که بدوست خود که تورا راستگو می پندارد و دروغ بگو یی .

بدوست خود دروغ بگو ، اگر آنرا افشاء نکرد میتوانی حقیقت رابعدا به او بگویی.

دروغ مثال برف است که هر چه آن رابغلطانندبزرگتر می شود .

در جهان حیات هیچ عیبی آدمی را شرمگین تراز آن نمیسازد که دیگر ان دروغ وی راکشف سازند .

ارسالی – روح الله عنایت متعلم صنف پنجم دال مکتب نادرشاهی مزارشریف

هیچ خدمت بهتر از خدمت خلق نیست .

اگر احترام میخواهی احترام بگذار

ارسالی نصرالله کامران

کمکیانو انیس

کمکیان محبو بهمه
مجله خوب همه
من روم به بازار
توبازار محبوب همه

شعر از– شاولی مایل احمدی

ترجمه و نگارش ژوندی

رموز زندگی

اشکال مختلف معاشرت بین انسانها

سعی ننما ئید تادیگران شماراستایش کند. زمانیکه را جع به‌دیگران صحبت می‌کنید اگر جوانب خوب‌و خجستهٔ‌اورا توصیف می نمائید ویابرزشتی هاونقایص اوانگشت انتقاد می‌گذارید باید از افرا ط وتفر یط بگذرید آنچه حقایق است بگو ئید هیـــچ شاخ و برگی به‌گفتار تان نداده در تعریف و مذمت دیگران زیـاده روی ننمائیـدبرای اینکه ستایش ویا انتقاد تـــان بکلی درست باشد بهتر است تاروی‌موضوعیکه صحبت می نمائید بکلـــی مسلط باشید، نه‌اینکه ازجریان صحبت‌تان طرف مقابل به‌این فکر بیافتدکه شمابخاطر مفاد مادی و شخصی‌خویش‌صحبت راعمدا چنین آغاز کرده ایـد واگر اطلاعات کافی درزمینه در دست‌ندارید بهتر آن خواهد بود که‌خاموشی راترجیح دهید.

اگر شما بایکنفر خارجی‌هم‌صحبت‌می‌شوید درست نیست که‌مذمت رژیم مملکتش رابنمائید ولوکه شما ازنقطهٔ‌نظر مفکوره مخالف رژیم ممالکی قرار دارید که‌مخاطب تان به‌یکی از آ نها منسوب‌است. مباحثات ومناسبـــا ت انتـقا د ی بـا یـد روی حقـایـق‌وواقعیا ت صورت گیرد. بهتر آنست روی مزایای رژیم مملکت خودصحبت‌کنید ودلایل قانع کننده ای ارائـــه بدارید بانمایندگان کشور های اجنبی‌باادب ونزاکت پیش آمد نمائیدمنظور مااین نیست که دربرابر تمام اعما ل‌وگفتار خارجی هاکه منافی قوانیـن و روش نظـام کشور ماست خـاموش‌بمانیـم ویا اینکه هرچه طرف میگوید وحتی برغلطی گفتار او که دلایل و براهینی دردست داریم قبول‌کرده‌روی موافقت نشان بدهیم . اگر شماگفتارطرف مقابل راردمی نمائید بایدباکمال ادب ونزاکت به‌این عمل دست‌بزنیدتانشود احسا سات وطنپرستانهٔ شما غلط تعبیر گردد وبه‌بی نزاکتی شمااشتباه شود.

صحت عقیده تانرا باتون آوازتان‌ارائه نکنید بلکه به اساس منطق‌علم وابتکار وباملایمت جواب‌پاسخهای‌طرف‌رابدهید.

همصحبت خوب همیشه‌سعی‌می‌نمایدتاموضوع ازطرف مهماندار برای‌صحبت کردن انتخاب گردد.

مهماندار نیز مکلف است تا قبـلاموضوع طرف علاقهٔ مهمان خودرادرک کرده باشد وبرای گرم کردن مجلس روی همان موضوعات سر صحبت باز نماید.

وقتیکه درمجلس دیگران قراردارید بهتر است از استعمال کلمات زشت وناهنجار بپر هیزید ونفرت و غضب دیگر ان راتحریك ننمائید هیچـــگاه نگوئید که‌نظر فلان شخص پو چ و احمقانه است . اگر آرزو دارید عقیده نادرست کسی را ردنمائید با یـــد تان روی دلایل منطقی وعلمی استوار تن روی دلایل منطقی وعلمی استوار باشد. بدبختانه بعضی اشخاصی اند که‌نظریات ضد عقاید خودرا بهیچوجه تحمل‌کرده نمی توانند. درجوامعی‌کـه امروزحق گفتار به‌هرکسی مساویانـه تقسیم می گردد هر انسانی حق‌دارد مقابل هرکسی اظهار نظر کـــرده عقیده اش راداخل چوکات نزا کـــت دربرابر عقاید دیگران قـرار بدهد. انسان عاقل اگر نمی تواند بانظـــر طرف مقابل موافقت کند بهتر است‌با استدلال منطقی به‌ملا یمت نظر خودرا باز گویند ، ولی به‌هیچ صور تی‌حق ندارند جمـلا تی مانند: (شما اینـرا بکلی نمی‌دانید !) (نظر شما بکلـــی احمقانه است!) ویا کلمات‌توهین آمیز استعمال نمایند. اعتراض زمانی اجرا

شود که دلایل مکفی در دست است اگر وقتی همصحبت تان روی بعضی مسایل عقاید نادرستی راپیش کش نموده بود وشما آنرا ردکرده بودید فعلا که‌نظریات درست و معقولی را تقدیم می‌کند نباید بخاطر اشتباهات قبلی اش ازقبول نظریات موجوده او شانه خالی نما ئید واشتباه سابق اورا مثال بیاورید بلکه باید بدانید که‌هرکس حق دارد به میل خودش تغییر عقیده‌بدهد وعقاید نادرست‌خود را اصلاح نماید. صحبت و تبادل افکار بخاطر آن انجام می‌شودکه‌حقایقی درائر مباحثه بمیدان کشیده شوداگر همصحبت تان روی عقاید نادرست خود به‌شدت ایستادگی نموده وبه‌تندی دفاع می نماید وشما متیقن هستید که نمی توانید اورا متقاعد سازید اگر شما روی کدام موضوع سیاسی‌سر صحبت راباکسی بازکرده ایدوباطرف اختلاف نظر دارید نباید و ضعی‌بخود اختیار کنید که طرف فکر کند بااوهم عقیده شده اید بلکه صحبت تا نرا درهمان نقطهٔ اختلاف نظر به ترتیبی خاتمه دهید که‌طرف احساس کندشما قناعت نکرده اید و لی فراموش ننمائید که‌این عمل تان هم درچو کات نزاکت وآداب بایدبچرخد .

تحمیل کردن عقاید خود بالای دیگران و اصرار نمودن که‌حتما طرف مقابل آنرا بپذیرد خواهش بیجاو بی مورد بوده حتی انسان را نزد طرف سبك نشان میدهد . بالای شخص که نظرشما را پذیرفته وعقیدهٔ سابق خودرا پس از برخورد باعقیدهٔ شما تغییرداده نباید بخندید واو را بیاد نیشخند بگیرید. چه‌اگربه همچو

لطفا ورق بزنید

شامل تعریفات و اصطلاحات علمی، ادبی، و اجتماعی

مؤلف :محمد جان (فنا)

چراغ معرفت ۵

اطراح (ب) : در اثر فعالیت‌های‌حجرات بدن اجسام زندبعضی مواد فاضله وبیکاره تو لید میشود .اخراج این مواد را از بدن بنام اطراح یاد میکنند .

امتصاص (ب): امتصا ص عبار ت از گذشتن مواد هضم شده است از یك حجره به حجرهٔ دیگر بدن.

تنفس (ب): عملیه ایست که د راثر آن تمام اجسا مزنده بر ا ی تولید انرژی حرارت وقوه از غذادر بدن خود آکسیجن را داخل و در عوض آن کار بن دای‌اکساید وبخارات‌آنرا خارج میکنند.

تغذیه وهضم «ب»: تغذیه عبارت‌از عمل گرفتن مواد غذا ئیست از خارج بدن وخورد نمودن آن بمواد وذرات ساده ایکه قابل حل باشد و بدن بتواند برای اجرای سا یر فعالیت های خود از آن انرژی تو لید کند ونمو نماید .

این خورد گردن مواد غذا یی رابمواد وذرات ساده وقابل حل بنام عمل هضم یاد میکنند .

تمثیل (ب) :عبارت از عملیست‌که در اثر آن اجسام زنده از مواد غذایی هضم شدهٔ برای بدن خو دپروتو پلازم میسازند.

تکثر (ب) : عملیست که در اثرآن تمام اجسام زنده مانند خو د اجسام دیگر ی را تو لید میکنند ونسل خود را زیاد میسازند .

توافق (ب): برای آنکه اجسام‌زنده بخو بی امرار حیات کنند ،با عوامل خار جی و تغییر اتیکه د رمحیط زند گی شان رخ میدهد ، سازش میکنند وخود را باآن موافق‌میسازند . همین ساز گار ی آنها را باتغییر ات محیطزند گیشا ن بنام‌توافق یاد میکنند.

جلاء (ژ): عبار ت از مقد ارنوری‌است که ازسطح مادهٔ معد نی‌منعکس شده بتوا ند .

واحد مقیاس (ح): برای معلوم‌کردن هر شی یك اندازه بکار است این اندازهٔ را واحد مقیا س میگویند.

متر ، سیر، پاو وغیره را که‌ذریعهٔ آن آنها اندازهٔ اشیا معلوم می شود واحد مقیاس میگو یند .

واحد مقیاس طول (ح):بر ا ی‌اندازه کردن برو درا زی و بلندی اشیاء اندازه های که بکار میرو ندواحد طول گفته می شود .

واحد مقیاس طول (ح): در از ی‌اشیا را به متر اندازه میکنند .

واحد مقیاس وزن (ح): واحـــدمقیاس وزن سیر است .

علاوه بر سیر کیلو گرام نیـــزاستعمال می شود .

واحد مقیاس زمان (ح): وا حـــدمقیاس وقت شبا روز است و ا ز یك چاشت تا دیگر چا شت حساب‌می‌شود .

واحد مقیاس نقود (ح): واحدنقوددر مملکت عزیز ما افغانی است که صدپول میشود .

سمبول یا علا مهٔ اختصا ر ی(ك): برای اینکه در نو شتن اسمای اجسام بسیط وقت زیاد مصر ف نگر دیدموکار آسان شود بعوض نو شتن نام شانرا که بنام سمبول یا علا مـــهٔاختصار ی یـاد میـکنند مینویسند. اگر نامهای چند عنصر بیك‌حـــر ف‌شروع میشود برای فرق شان ازهم دیگر یك حرف دیگر را ازنام آ ن‌گرفته در پهلوی حرف‌اول میگذارنـد

اکساید ها (ك): مر کبا تیکه ازیکجا شدن آکسیجن با عناصر یـا اجسام بسیط دیگر تشکیل میگردنـدبنام اکساید ها یاد میشوند. عملیهٔ مذکور را بنام اکسید یشن‌یادمینما یند.

اکسیدیشن (ك): عملیهٔ یکجـــاشدن آکسیجن با عناصر یـا اجسام بسیط دیگر بنام اکسید یشن یـا دمیشود .

ـاکسیدیشن عبار ت است ا زدادن آکسیجن بیك جسم .

اکسیدیشن شدید (ك): آنســت‌که درو قت عملیهٔ مذکور نوروحرارت تولید میشود.

اکسیدیشن خفیف : آنست کـه‌نورو حرار ت تولید نگر دد .

ریدکشن (ك): عملیهٔ گر فتـــن‌آکسیجن از یك جسم بنام ریدکشن یاد میگر دد .

تخلخل (ف): خاصیت اجسا م راکه ذرات اجسام بکلی باهم مـلحق نبوده، بلکه میان ایشان خا لیگـاه‌ها وجود دارد تخلخل میگو یند .

زاویه (ه): کنجی است که ازیکجاشدن مبداء دونیم خط حاصل میشود.

کنجی است که تشکیل شده ا زدونیم خط که مبداء مشترك دارند.

اضلاع زاویه (ه): نیم خط های‌که‌زاویه راتشکیل داده اند اضـــلا ع زاویه نامیده میشود .

زاویه قائمه (ه): زاویه ایست که‌اضلا عش بریکدیگر عمود باشد .

هرگاه یك خط بالای خـط دیگـرطوری واقع گردد که بهر دو طـر ف دوزاویه مساوی بسازد ، هر یـــك‌از زوایای مذکور را زاویهٔ قا یمه گویند.

زاویهٔ قائمه (ه): هر یك‌از چارزاویهٔ مساوی راکه از تقاطع‌دومستقیم حاصل میشود زاویهٔ قایمه گو یند .زاویه قایمه «۹۰» درجه است.

ـزاویه ایست که نه حاده و نـه‌منفر جه باشد .

رموز زندگی

عملی دست می زنید نسبت دادن‌کلمهٔ (شخص بی‌ادب) برای شما ناچیـــز وکم خواهد بود.

بالای انسان دیگر ی تمسخر کردن ولو اگر نامبرده از مجلس هم خارج شده باشد. نباید استهـزا شود . کسی که مرتکب همچو اشتبا هـــی میشود درجمعیت از حیثیت وو قار خو د می‌کاهد. وخودش رابی تر بیه معرفی می‌نماید . اگر کدام عیب ویا نقصی دروجود کسی مشاهده می‌نمائید ومتیقن استید که‌این عیب در وجود او مضر است در آنصورت و قـت مناسبی را جستجو کنید. مو ضوع راباخود اودر میان‌بگـذاریدوباالوسیله اورا ازآن عمل زشت منصرف‌سازید. ازتهمت زدن به‌دیگران بپرهیزید. این مشوره رابه همه میدهیم ، چه‌پسران ودختران چه به زنان‌ومردان، چه بـه پیر مردان وچه به پیرمزنان.

به اشخاص زود رنـج واندك رنـج که تمام بدی ها، تعرضات ،کنایه‌ها، راچون دیوارنم کش بخـــود نسبت میدهند وفورا عصبانی شده آزرده‌خاطر می گردند موقـع آزرده شدن ندهید. اشخاص مجلس آرا وخوش صحبت همینکه مجلس راترك میگویند خاطرهٔ نیکی از خود بجا میگذارند و شمـــا سعی نمائید تااین خصو صیت ر ا داشته‌باشید .

اگر بعضی اشخاص میخواهندمجلس راترك گویند وبه بهانه هایی آرزو دارند خودرا ازدیگران جدا سازنـــد برای اینکه خوشی وسرور دیگـران رابهم نزده باشید بهتر است توقف اورا بیشتر اصرار ننما ئیدو بـــه اصطلاح در پائیدن او (شلگی)نکنید.

دکمکیانو انیس

داجمل ژباړه ـ دوړو داستا ن .

تورپیکی او کارغان

دیرلسمه او وروستی برخه

خوږو دو ستا نو . دد غی کسیی په دولسمه بر خه کی ولیکل شوه‌چه‌توریکی اویاشووړیو څخه جال جوړ کی او د تګ دپاره‌یی دکار غا نو دا ناسره خبری هم وکړی هغی موا فقه وکړه چه سبا غر مه به جال با م ته راوړی دواړه‌به ځا نونه چمتو کاندی او دکارغانو سره به یو ځای ولاړ شی .

هغوی دواړو ورسره و منل په سبا سهار یا شار ټو ل کارونه ترتیب کړه .

تش دتورپیکی وراتګ تـه‌یی شیبی شمیرلی له بده‌مرغه چه په پدغه ورځ تورپیکی تـرغرمی پوری دیاشار کورته نه راغلی .یا شار ډیر خواشنی ووهغه لا دتورپیکی په انتظار وو چه‌نابېره کارغان راغله لاکن‌یاشارڅوساعته مخکښی‌دتورپیکی دمیری څخه‌واوریدل‌چه تورپیکی‌یی په‌مطبخ کی‌بندی کړی د ه ددی دپاره چه پاتی کیســه وړاندی شی دادی جریان یی ستاسی‌په خدمت‌کښی ایږدو .

یاشار دکار غانودانا پــه ځواب کی و ویل ، چه نــه پوهیږ م څله تورپیکی نه راغله لاکن دومره می وارید له چـه تورپیکی دخپلی‌لیری لخوابندی کړه شوی ده .

تاریکی ورو ورو خپر ید ه په‌فضا کی دکارغانواو کاغیانو آواز نه واریدل شول لا کـن **بیاهم تورپیکی دیاشا کره نه** راغله په زرها وکارغان دفضا څخه راکښته شو ل‌او دیاشار دکور ونی ، دیوالو نه اودبا م **سرځینی ډك شواوتوریی‌واړوه** دیاشار دکور دشا وخوا ټول گاونډ یا ن دکوټو څخه راووتل او نه پوهیده چه په زرگو نو کارغا ن څه کوی او څه‌غواړی ټول ویری اخستی وه .

دیاشار مور دخپل سرا ی په‌غولی کی ولاړ ه وه په‌زیاته **حیرانتیا یی یو ی‌خوااوبل‌خوا** ته کتل . پدی‌وخت‌کښی‌متوجه شوه چه‌زوی یی‌دکارغانو لورته روان دی .په‌لوړ آواز یی‌ورږغ کړه ،چه یاشاره ، کارغا نوته مه نژدی کیږه ، ممکن سترگی دی در وکاږی ترهغوچه‌یاشار دخپلی مور ږغ اوریده ، دبا م سرته پورته شو او مور تـه یی‌وویل ، مورکی ; مه ویرږه داټولی کاغیانی زما رفیقانـی او دوستان دی . ته خپل‌کوټی ته ننوزه ، زه فعلا بـایـد د کارغانوسره‌مسافرت و کړم .

موریی خپل زوی‌ته په‌حیرت اوتعجب کتله اوڅه یی نه ویل لاکن یاشار په ډیر عجز او **زاری هغی‌ته‌دارنگه‌زیاته کړ ه** ورځه مورکی‌کارغان‌زمادوستان دی هیڅکله دهغو ی څخـه مه‌ډاریږه.

پدی وخت کی یا شار نـه پوهیده چه څه وکړی . نژدی وو چه وژاړی .پدی وخت کی دکارغانو انا ده ته رانږ دی شوه اودارنگه یی وویل . ته **ورځه دجال په منځ کی کښینه** زه‌تنها دڅو کار غانو سره د دتورپیکی کورته ځوچه هغـه چیری ده او څه کوی .

دکارغانو اوکا غیانو آوازو نه په‌فضا او د شا وخوا کورو نو په‌غولو کی خپاره شو ی‌وه .

ټولو نارنیو ښځو فضا تـه په حیرت کتله او ځنی خلك دزیاتی ویری له کبله دکوټـو دپنجرو شا ته پټ شو ی‌ـوه سپین سرو ناری و هلی چـه دآسمان څخه بلا راکښته‌شوی ده‌ورځی‌دعاوی‌وکړی لمونځونه او خیراتو نه‌پر ځای کړی .

پدی‌وخت کی نابېره دتور- پکی پلاراومیره دکوتی څخـه د باندی را ووتل د پلار یی‌غټ

مترجم ناهض:

بیائید تا از خط استوا بازدید نمائیم

کاکا که طبق معمول بدیدن برادر زاده ها آمده بود برای شان مژده داد که با استفاده از تعطیل عمومی مکاتب برادر زاده ها را با خود بمناطق استوائی می برد تا معلومات بیشتری را در باره قسمتی از منطقه گرم دنیائی که دران زیست می کنیم حاصل نمایند.

آنها تصمیم بیك سفر خیالی گرفتند. روز موعود رسید پروانه، بهرام و داؤد از والدین خدا حافظی نموده وباکاکا بوسیله طیاره سفری که برای شان بسیار دلچسپ بود آغاز نمودند. گرچه در ساعات اول پرواز نسبت اینکه سفر اول آنها با طیاره بود کمی احساس نا را حتی می نمودند اما بعدا کاملا سفر بر ایشان عادی گردیده و در سوال نمودن از کاکا آنچه از فضا می دیدند بین شان مسابقه آغاز گردید.

چند ساعتی در فضای افریقای مرکزی طیاره شان پرواز نمود کاکا گفت فرزندانم ماوشما اکنون بخط استوا نزدیك شده ایم و در ظرف نیم ساعت دیگر به ستانلی ویل فرود خواهیم .پروانه که از هوا محو تماشا بود با شنیدن این سخن کاکا باهیجان زیاد گفت باین صورت طیاره در بین جنگل بزمین خواهد نشست. کاکا گفت ستانلیویل یك شهر کوچکی است که ۱۲۰۰ میل بطرف بالای دریای کانگو که یك دریای معروف در قاره افریقا می باشد واقع شده. اطراف این شهر از جنگلات پوشیده شده است در جاهائی که زمین بلند تر واقع گردیده قطعات وپارچه های زمین بدون جنگل موجود است مگر در هر جائی که دریای کانگو جریان دارد، آنجا جنگل می باشد

داؤد در حالیکه به خواهر وبرادر خود از کلکین های طیاره به پائین دیدو گفت این دریای بزرگ و عظیم باید دریای کانگو باشد و ضمنا داؤد علاوه کرد با این دریای بزرگ ودرختان انبوه فکر می کنم که در زیر سایه های آنها باید هوای سرد و بسیار گوارا باشد مگر نمیدانیم که چرا در همین لحظه احساس گرمی می نمایم؟ کاکا خندیده گفت درست است که دریای بزرگ همان دریای معروف کانگو می باشد خلاف آنچه از هوای گوا را تصور می کنید بخار گرم تمام جنگل را فرا گرفته است و حین که ماو شما به ستانلی ویل از طیاره خارج گردیم بزودی خواهید دانست که گرمی تا چه اندازه می باشد

پروانه پرسید در باره حیوانات وحشی چه می گوئید آیا گردش ما از جنگل خطر ندارد؟

کاکا خندیده گفت وارخطا نشوید شما را بکدام جائی که خطر حیاتی پیدا نماید نمی

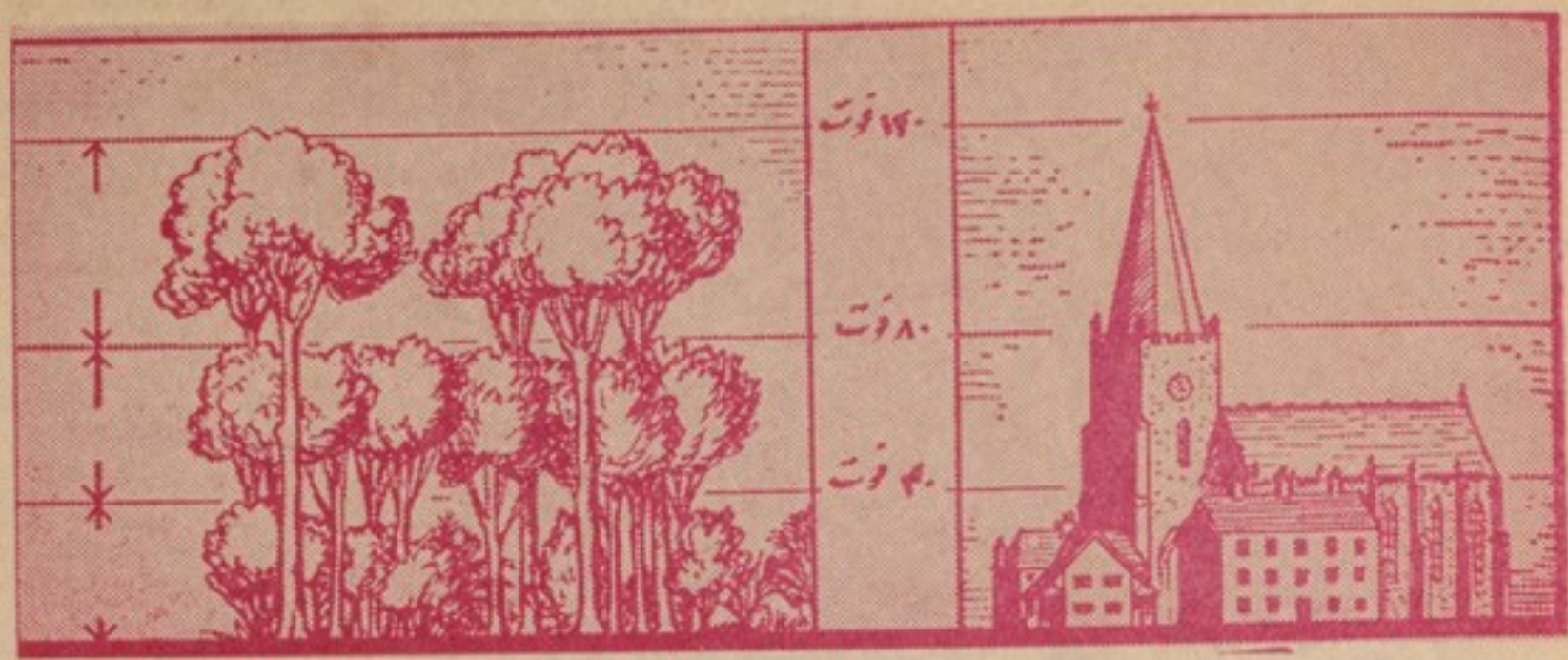

برم یکی از دانشمندان علو م در باره حیوا نات و سر ز مین افریقائی می باشد بمن و عده داده است که حین ر سیدن ازما پذیرائی کند وبرای شما توضیحات لازم بدهد .

داؤد از کاکا خوا هش کرد، درصورتیکه جنگل اینقدر گرم است بهتر است سا عـــت هشت امشب بگر دش بیرو ن شویم و ضمنا اضا فه کردکه ساعت چند بعد از ظهر هـوا درین منطقه تاریك می شود ؟

کاکا گفت درینجا تا سا عـت یازده در تابستان هوا تاریك نیست.

کاکا گفتار خود را تصحیح نموده اضا فه کرد ولی با ید فراموش نکنید که تا بستان درین منطقه وجود ندارد ز یرا عملا در ظرف تمام سال اقلیم عین چیز بوده و کدام فصـــل منا سبی نیست.

در همین گفتگو بو د ند که طیارهٔ شان سالما در میدا ن بزمین نشست و طبق پیشـــ بینی کا کا دا نشمند مو صوف که باری باکاکا چند سال پیش در اروپا آ شنائی پیدا کرده بود منتظر شان بـــود. و ی مهمانان خود را به اطاق خود برده پذیرائی لازم بعمل آورددر هنـــگا م شـــب برای هر یـــك پشه خـا نـــه نصب کرده بود زیرا دانشمند مهماندار گفت که در ینـــجاعلاوه بر پشه بعضی حشرا ت وجود دا رد بمجر دیکه انسان را بگزند یکنوع خواب که بنام مرض خواب یاد می کنند پیدامی شودکه خیلی ها خطرناك است

طبق پرو گرام بعد از ظهرهمان روز پس از استرا حت مختصر بو سیله موتردانشمنددوست کاکا برای گر د ش روان شدند، در اول مو تر ازبین مزارع و جنگل هـــای سر کشاده و رو شن (غیرغلو)میگذشت مگر بزودی از هـــر طـرف در ختان نز د یـــك تر شده می ر فت تا آنکه جاده یاراه بین جنگل تـنگ شد وتقریبا نا پدید گردیده و به نظر نمی ر سید. در همیـــن حصه مو تر مهما ندار تو قف نمود و گفت ازین پیشتر ر اه موتر و جود ندارد و پا ئین شوید وبهر طرف تماشاکنیدواین جنگل وحشی میبا شـد که می توان گفت منز لـــگاه مخلو قات و حشتناك وسرزمین عجائب وغرائب است که انسان دربین آن زندگی ندارد.

بهرام گفت کا کا جان! د ریکی از صحبت های خو یش از مردم کو تاه قد افر یقائی که (پگمی) نا میده می شو ند شرحی تذکر داده بودید، آیاآنها درین جنگل زند گی نمی کنند؟ می تر سم که کدام تیرزهر آلود بطرف ما پر تا ب نکنند و خطری بماو شمامتوجه نشود . (ادامه دارد)

بازی های ممالک افریقایی

اکثر بازی های ساده که طرف اطفال افریقایی تمر ین میشود در بعضی از ممـــالك دیگرنیـز رواج دارد ، چشم پتکان میر گشت و یك عـده بازی های که با تخم حبو بات سنـگ چـل وغیره اجرا مـی‌شود از جمله بازی هاییست که نزد اطفال افر یقا ئـــی محبو بیت ز یاد دارد ، علاوتاً بدویدن ، سواری ، خیز زدن نیز اشتغال می ورزند .

یکي از سر گر می هـای دلچسپ نزد اطفال ا فریقائی ساختن اشکال گلی ا ست ،مودلهای سا ختگی را معمولا ذریعه حرارت آفتاب و بعضاذریعه داشهـــای مخصو ص خشك می کنند .

رقص خربوزه‌و دختران‌هاتنبات

د ر یـن بـــا ز ی عمـومآدختران سهم می گیرند تعداد محدود نبوده لوازم بـــا زی‌خربوزه و یا توپ است .

گرچه نام این بازی بـــه‌رقص خر بوزه مسمی گردیده ولی چون‌مقدارفعالیت بـا زی‌نظر به رقص مو زون د ر آ ن زیادتـر است ازیـن رو مـی‌توان بازی مذکور را بـا ز ی اتلتیك خواند .

اطفال بصورت دا ئر و ی‌دور یك د ختری که بدستش خربوزه است می ایستنـد ،دختر وسط دائـره بـــدو ر داخل دائره دویده بازو های‌خودرا شور مید هد وخربوزه رابلند انداخته و دو با ر ه‌آنرا از هوا گرفته می ر و د، طفل دارای خر بوزه د فعـــتآدر هر جا که دلش خوا ست می ایستد ، بعد به هوا بلند خیز میکند و سپس خـود را خم نمود ه و خر بوزه را ا ز بین هر دو پای خودبیك نفر که طرف‌اوقراردارد می‌اندازد آن د ختر باید بـدون شو ر خوردن از جای خود خر بوزه را از هوا بگیرد اگر وی‌درین کار مو فق شد دختر مر کـز دائره بار دیگر به حیث کپتان بازی بهمان فعالیت ا ولی‌خود ادامه میدهد ، هر گاه د ختر دو می بدون شور خوردن ا ز جایش توپ‌را گرفته توانست وی به حیث کپتان در مر کز دائره داخل شده و به با زی شروع میکند ، د ختر مر کز دائره‌میتواند که دیگران ر ا اغفال کند و توپ رابصورت ناگهانی بیندازد تاکسی‌متوجه نشود به عـو ض خـربـوزه‌ از هر نوع توپ میتوانـــد استفاده شود .)

بقیه صفحه ۱۶

چه کسی تو انست جا یز ه...

پدر گفت :«فر زندم این کار توراستی یك کار خو ب است اما یك کار فو ق‌ا لعا ده‌وغیر عادی نیست زیر ا انسان ها دارای عاطفه واحسا س ومهربانی اندو هر انسان معمولا درینگو نه موارد ، تحت تاثیر احساسات بشری ر فته و اینکار را از رو ی نوعدو ستهی و مهر بانی‌انجام خواهدداد پس این‌کار خودت‌هم بهترین کار شمرده نمی شود ومن جایزه رابرای توهم‌نخواهم داد .

پسر سومی حاضر گر دیدوگفت :فکرمیکنم بهترین کار وفو ق ا لعاده عمل را من انجام‌داده ام ومن خود را بر نده این جایزه میدانم، پدر ش‌پرسید چه کاری راتو انجام داده ای ؟ پاسخ داد ، من ردرزندگی یك دشمن دا شتم دشمنی که ا گردستش می‌رسید شاید از قتل من هم صرف نظر نمی کرد و بدبینی اودرباره من همواره وا ضح وروشن بود، اتفاقا اورا دیدم که درنزدیکی چا هی در یکی از باغها بخواب رفته‌و دراثر پهلو خوردن زیاد نزدیك به لبه‌چاه‌شده‌است و بسیار کم‌مانده بودکه به چاه سقو ط کند وچون چاه بسیار عمیق‌بود اگر سقوط میکرد امکان زنده ماندنش مو جود نبودواز بس نزدیك چاه رسیده بود، اگراندك حرکت میکردبداخل چاه می افتاد ، من که این صحنه را دیدم باآنکه می دانستم او دشمن من است، نزدیك وی رفتم و بسیار ، آهسته اورا بادست حر کت دادم وبیدارش کردم و با این عمل خود اورا از ین حادثه نجات دادم حالا بگو ئید پدر جان که آیا من باین کار خود شایسته ترین کا ر و عمل فو ق‌ا لعاده ای‌را انجام نداده ام ؟ پدرش گفت، راستی فرزندم کار فوق‌العاده راتو انجام دادی ازینرو ا ین جوهر قیمتی ازان تو باشد ، زیرا وقتی انسان قدرت می یابد از کسی انتقام بگیردباز هم اورا عفو می‌کند و دست بانتقام نمی‌زند در حقیقت‌کار فو ق ا لعاده و قابل وصفی را انجام داده است .

نظریات‌و پیشنهادات‌خودرا درمورد مجله‌تان

بنو یسید

خوانند گان عزیز !

این قسمت مجله را کـه‌توسط جد ول ازباقـی حصه‌صفحه جدا شده است . از مجله بریده، بعد از اینکه به‌صورت کامل پشت و رو ی،صفحه را خانه پری نمودید، به آدرس مجله ، انصا ر ی‌وات ، مطبعه دولتی ، ا دا ره‌کمکیانو انیس بفر ستید .

هدف ما اینست‌تا بااستفاده‌ازنظریات شما مجله را طوری‌که شما آرزو دارید تقد یم کنیم .

اسم : **چندساله هستید ؟**

صنف : **درکجازندگی میکنید ؟**

مکتب :

جایزه بگیرید

برای یك نفر از جمله کسا نیکه مؤفق بحل جدول و سر گرمی «قطعاتی از همین شماره» میشوند بعد از قرعه کشی پنج شماره کمکیانو انیس جایز ه داده میشود .

قطعاتی از همین شما ره

درکلیشه بالا شما قسمت‌های کوچکی از مطالب همین‌شماره را میخوانید .حالا برا ی‌ما بنویسید که هر قسمت مربوط کدام مضمون ودر کدام صفحه این شماره چاپ شده است .

خانه‌های نقطه دار رارنگ آمیزی کنید شکل جالبی به دست می آید.

۱ ـ کدام صفحات مجله‌رابیشتر می خوانید ؟

۲ ـ آیادر مجله جملات ویا کلماتی هست که فهمید نآن برای شما مشکل باشد؟

۳ ـ درکدام صفحات مجله‌کلمات وجملات مشکل و جو ددارد ؟

٤ ـ خواندن مطا لبی کـه‌خطاطی می شود برای تـــان‌مشکل است ؟

٥ ـ نظر تان راجع بـــه‌عکسهای مجله چیست ؟

٦ ـ بصورت عموم‌نظریات‌وپیشنهاد ا ت خو د تان رادرمورد مجله بنویسید ؟

جدول این شماره

افقی :

۱ـ قبر ومر قد را گو یند ـ خوا ب معنی مید هد .

۲ـ کتابی از سعدی .

۳ـ از آن طرف قلب است ـ ضد فروخت ـ عمر را گویند.

٤ـ خانه اســـت ـ مادر پرا گنده .

٥ ـ ضمیر است ـ واحد پول جاپان ـ عدی در انگلیسی!

٦ـ ازه بی دم ـ قلب است ـ حیوان باو فا .

۷ـ نز د دا کتر میرود ـ جمع قبل

۸ـ ناك بی سر ـ آقـــا در انگلیسی ـ امروز پشتو .

۹ـ بنای جدید در کابل.

۱۰ـ لسان شعری ـ قدرت را گویند .

عمودی :

۱ـ رهبر شا گرد ـ پدر نیست.

۲ـ کشوریست در ارو پای شما لی .

۳ـ ماده حیات ـ عذر راگویند ـ کفایت نکرده است .

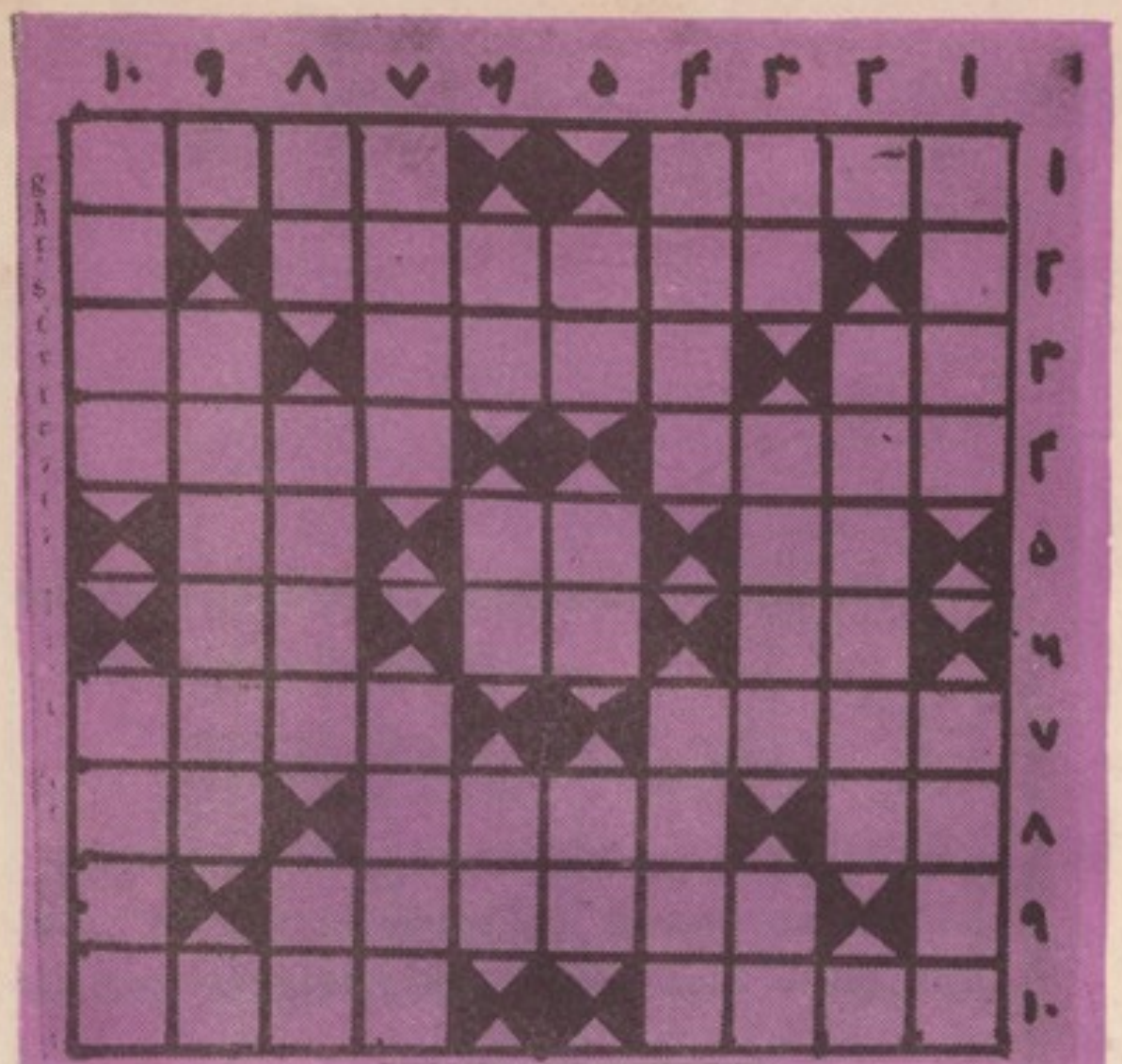

٤ـ خورل پرا گنده ـ ضمیر درهم وبرهم .

٥ـ تنه و اطراف نیست ـ دست عربی ـ حر فی از انگلیسی

٦ـ بازهم حرفی در انگلیسی ـ درآن آب جریان دارد . از آن طرف در پشتو چار پاهی راگویند .

۷ـ پدر انگلیســـی ـ ازمحصو لات شیر است .

۸ـ اشـاره بـدور ـ یا رموافق ـ من نیستم .

۹ـ ولایتی یعنی در کشور.

۱۰ـ هوشیا ران ـ مر کزانگلستان .

«فرستنده ا حمدالله میهن»

حل کنند گان صفحه گذشته!

عبدالشکور ها تفی ـ معراج پی بی ـ محمد کبیر شفیعـــی شاو لی ما یل ا حمدی ـ تیمور شاه مایل ـ غلام بها ؤ الدین اختری ـ زرمینه اختـــری ضیا عا لدین ا ختری ـ ما ریا اختری و اکرم شهاد .لطیـفه قریشی ـ محمد انو ر شـهاد

اسما قریشی ، محمداکبرشهلا وسید زبیرقریشی ـ محمدفهیم ومحمد نجیم صهیم .

مکاتبه

با برادرا ن وخواهرا ن که در داستا ن نویسی عـــلاقه داشته باشند ، مایلم مکا تبه نمایم.

آدرس:

محمد ها شم انور متعلم صنف نهم مکتب متوسطـــه سرای غزنی کابل

***

مایلم با دو ستا نیکه در بار ه تار یخ افغا نستـــان معلو مات دارند مکا تبه نمایم.

آدرس : برشنا ربیع زاده

نوت:

همکارانیکه می خو ا هنـد ازطریق مجله مکاتبه نما یند ، امید است آدرس خو یش را مکمل بفرستند .

بیائید بخندیم

تهیه و ترتیب از بتول بشیر

ازماجراهای کندل خان

کندل خان نزد عکاسی رفت تا عکسش را بگیرد . وقتی عکاس کامره را در مقابل او قرار دادمتوجه شد که کندل خان پشت خود رابطرف کامره گشتانده است با تعجب ازاو پرسید :

– چرا اینطور نشسته ای کندل خان فورا جوابداد :

– برای اینکه میخوا هم این عکس را برای کسی بفرستم که با او قهر هستم!

(فرستنده محمد داؤد کار ورز از هرات»

نمبر پلیت

سه رفیق کور، کر و لنگ درسرك بودند . کر را موتر زد .

لنگ گفت : من میروم پولیس ترا فیك را خبر می کنم ، کور گفت : بی غم باشید من نمبر پلیت مو تر را گرفتم فرار کرده نمیتواند .

«ارسالی گلرخ اتیك متعلمه صنف هشتم دال لیسه رابعه بلخی »

عقلش را گم کرده

مردی در لندن باعجله و نفس زنان خودرا به پولیس رسانده گفت :

– قربان زود بیائید آدم قوی هیکلی باعث نا راحتی مردم شده ، بنظرم عقلش را گم کرده استا . پولیس بی آنکه تکانی بخورد با خون – سردی گفت :

– برایشش بگو که فورا در اداره پولیس به شعبه اشیای گم شده مراجعه کند.

«ارسالی محمد رفیع متعلم لیسه حبیبیه »

چاه صاف

خانمی در خانه خود یك طوطی داشت به شخصی که آب چاه رامی کشید گفت که فردا بخانه اش بیاید وچاه را صاف کند . روز دیگر وقتی که خانم دروازه را قفل کرده برای خریدسودا ببازار رفته بود و طوطی تنها در خانه بود ، چاه صاف آمدو دروازه را تك تك زد طوطی که کلمه کیستی رایاد داشت گفت : کیستی ؟ آنشخص جوابداد : چاه صاف طوطی باز پرسید کیستی ، چاه صاف گفت چاه صاف این سوال وجواب آن قدر طول کشید که چاه صاف طاقت نیاورده دهانش کف کرد و از حال رفت . درین موقع خانم بازگشت دید که مردی بیحال به پشت دروازه افتاده فورا گفت :

– تو کیستی ؟ طوطی از داخل خانه جوابداد :

– چاه صاف –چاه صاف... **«ارسالی مینا اکبری»**

داکتر برایش دوا داد

سه نفر کر در یك سرویس نشسته بودند که کلینر صدا زد ، تاشو ، ده کیپك است. یکی ازین سه نفر کر که ماما شریف نام داشت روبه یکی ازکران نموده گفت :

ـ من نمی فهمیدم که امروز جمعه است ، دومی خیال کرد که احوال برادرش را پرسیده گفت :

ـ ماما جان حالا فضل خدا خوب شده داکتر برا یشس دوا داد ، سومی که حالت هیجانی دومی را دیده بود فکر کرد اورا دشنام داده از جایش بر ـ خاست و چنان مشتی بروی دومی حواله نمود که از بینی آن خون جاری شد .

«ارسالی وحید غوث متعلم لیسه استقلال»

بیدار خوابی

مدیر اداره بالای مامورخود که در دفتر خواب بود قهر شده گفت :

ـ چرا در خانه خـــواب نشدی این جا برای خوا ب است . مامور فورا جوابداده گفت :

ـ مدیر صاحب من دیشب با مزدم بودم او مرانمانـد تاصبح بخوابم ، مدیر گفت:

ـ کاشکی نامزد تانرا هم به اداره می آوردید . مامور گفت: چرا ؟ مدیر باعصبا نیـــت جوابداد :

ـ تامانع خواب شـما در اداره هم میگردید .

«فرستنده : مریم متعلمه لیسه آمنه فدوی»

خواستگاری

پدر ملیونری به جوانی که به خواستگاری دختر ش آمده بود گفت :

ـ برایم بگو جوان تو که نه شغلی داری ، نه ازخانواده معروف و سر شناسی هستی نه تحصیل خوبی کردی ونه هم شهرت مناسبی داری پس چرا به خوا ستگاری دختر م آمده ای ؟

جوان با صدای آهسته وقیافه حق به جانبی جوابداد:

ـ اگر اینهارا میداشتم دختر شما را خواستگاری نمیکردم.

«فرستنده : گلدیپ سنگ سفری فارغ التحصیل لیسه نادریه»

در هوتل

شخصی به هوتلی رفت و نان فرمایش داد اما اما هر قدر انتظار کشید از نان خبری نشد آخر نزد مالك هوتـــل رفت و ازنرسیدن نان شکایت نمود . مالك هوتـل پس از فهمیدن قضیه خواست بداند که بکدام پیشس خد مـــت فرمایش داده سپس سوال کرد آیا همان پیشس خد مت پیر نبود ، مشتری که شخص ظریفی بود پس از کمی تفکر جوابداد :

ـ شاید اما وقتیکه فرمایش دادم هنوز جوان بود .

«فرستنده : مریم نوابی از پروژه خیر خانه مینه»

پنج ضرب پنج

احمد رو به محمود کـرده گفت :

ـ معلم من امروز مرا لت کرد چون گفتم که ۵ ضرب ۵ مساوی به ۵۰ میشود .

محمود گفت :

ـ خوب میگفتی که ۵ ضرب ۵ مساوی به ۲۵ میشـود .

احمد گفت :

ـ عجب آدمی هستی معلم من در ۵۰ قانع نشد و مرا اینقدر لت کرد اگر ۲۵ میگفتم مـرا زنده نمی گذاشت .

فرستنده ناهید

به جواب نامه های شما

برادر عزیز عبدالسلام خوانی:

داستان ((قاتل یک فامیـــل)) را خواندیم ،ذوق و استعداد خوبی در داستان نویسی دارید ،ولی بکو شید بیشتر داستان بخوانید تا شیوه های داستان نو یسی و پرو رش موضوع رابیاموزید امید وار هستیم داستان های بعدی تان یکی از دیگر بهتـر باشد ۰

•••

دوست محترم عبد الحق هادی :

داستان شما تحت عنوان ((اتـاق ممنوع)) بدفتر رسید، چرا بعـوض داستان های افسانوی از زندگی امروز چیزی نمی نو یسیـد ،امید اسـت داستان های آینده خودرا کوتاه تـر، خواناتر و با دقت بشتر بنو یسید۰

•••

خواهر عزیز فهیمه رحیمی :

داستان ارسالی ات تکراری بـود ضرب المثل هاچاپ میشود امیداست در آینده داستان هایی از شما برای ما برسد ۰

احمد شاه هیکل همکار مجله

عبد الغفور جان عزیز زاده !

دیگر در دوروی کاغذ مطالب خود رانتویسید . داستان تان تکراری ولی نگاهی تان جالب بـود چیستان شما نشر خواهد شد ۰

•••

دوست عزیز شاغلی سید عزیزالله جویان !

داستان شما هم تکـراری بـــود داستان تازه بفر ستید ۰

شاکره جان ((فر یشی))

به انتظار نامه هاو مطالب جدید شما هستیم ،داستان ارسالی تان بعلـت اینکه ناقص بود ازنشر باز ماند۰

پیغله نسرین دین زاده از صنف دهم لیسه زر غونه !

امید است داستان های بعدی تان بهتر باشد ، به انتظار نامه های تان هستیم ۰

•••

قمر البنات عزیزی متعله لیســـه خدیجه جوز جانی !

از نامهٔ تان بسیار تشکر ،مطالب تان برای ما نرسیده و رنه ما همهٔ آنها را نشر می نمودیم ۰ به امیـد همکاری های بیشتر تان ۰

شیباه دوستدار مجله

محمد عارف محمودی ازمزارشریف:

از اینکه امتحانات را به مو فقیت بپایان رسانیده اید، ما هم برایتان تبریک می گویم ۰

دکمکبانو ا نیس

حسن آقا دوستدار مجله

نسرین دوستدار مجله

پروین همکار مجله

الیاس نجیب‌رحیمی والیانارحیمی خواهر وبرادرصحتمند وصمیمی کودکستان نادر شاه‌مینه که به سرود ملی علاقه دارند.

لالی «امین سروری» متعلمه صنف ششم مکتب تجربو ی دارا لمعلمین کابل:

کار کنان مجله ، از احسا سات نیك شما نسبت به مجله تشکرنموده ومو فقیت شما رانیز خواهان اند •

مطالب تان به اداره مجله رسیده است و مابه امید موفقیت شما ،همهٔ آنهارا نشر می کنیم•

• • •

نثار احمد صمدی :

از نامهٔ تان تشکر . مضامینی‌را که در دو روی صفحه نو شته بودید، به اداره مجله رسید . همکار عزیز:

کوشش کنید که مطالب خود را دریك روی کاغذ بسیار واضح وروشن بنویسید تا از نشر باز نماند •

•••

داود متعلم صنف چهارم لیسه استقلال:

عکس تان چاپ میشود ومطا لب تان هم در شماره های آینده نشر میشود• بلی همکار ی شما را از دل وجان قبول داریم وبه انتظار همکاری های شما همکاران دوست دا شتنی مجله می باشیم•

•••

اسدالله : از ولایت تخار :

کار کنان مجلهٔ نیز آرزو ی صحت شما دوستان‌و همکاران مجله رادارند واز احسا سات شما نسبت‌به مجله ممنونیم جدول که طرح کرده بودید درست طرح نشده بود به‌امید همکاری های بیشتر تان •

• • •

انور امین ازمکتب محبوبه‌سلطانی:

ازآغاز همکاری تان با مجله تشکر نموده و داستان ارسالی تانرادر شمارهٔ های آینده نشر خواهیم کرد. به امید سعادت تان :

•••

محمد هاشم انور :

مکتوب تان به اداره مجله رسیداز نظرتان بامجله بسیار منمونیم •

همکار عزیز:

همکاران قلمی مجلهٔ نه تنها اطفال وشاگردان مکتب است بلکه اشخاص کلان سال نیز باما درمورد مضا مین مجله همکاری دارند • ا ز اینرو اگر شما به‌دفتر مجله بیائیدو داستان های راکه نوشته اید با خود بیاورید ،آنچه را که شما گفته اید علت عدم همکاری شما نمیگر دد • به انتظار همکاری تان •

نصرالله خیسوری مامور فنی شعبه صحافی مطبعه دولتی که درصحافت مجله همکاری صمیمانه دارد.

اطلاعات او کلتور

رئیس تحریر :

محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل جلال نورانی

مهتمم: عبدالرشید آ شتی

تیلفون دفتر رئیس تحر یر ۲۶۹۴۵

تیلفون مد یر مسؤل سوچبورد: ۵۵ـ۲۶۸۵۱

ارتباطی :۵۳

آدرس: انصاری واټ مطبعه دولتی اداره کمکیا نو انیس‌ـ «مطبعه دولتی»

قیمت یك شماره ۳ـافغانی

ازبالا به پائین: مسعود یما، آمنه سفری، شمیم احمد ومسعوده ظفری دوستداران مجله

داود طفلك خو ش خلـــق وصحتمند ی که با شرینکار ی هـــا ی خود در محیـــــط خانواده نشاط می آفریند .

قابل توجه شاگردان صنف ۴-الی ۶

آمریت جوایز کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور به منظـــور تبارز استعداد اطفال جو ایزمخصوص در رشته های نقاشی وخطاطی درسال ۱۳۵۵ مدنظرگر فته است .

اطفال شامل صنوف چهـارالی ششم مکا تب که در این رشته‌ها علاقه‌و استعدادرا رندمیتوانند به رهنما ی والدیـــن شان سه نمونه از آثار خودرابه‌آمریت جوایز وزارت اطلاعات وکلتوربسپا رند.

البته بعداز ارزیابی آثار به‌اطفا لی که استعداد شان ثابت گردد چانس شمول بمسا بقه‌که دایر میشود داده شده‌وبعدا جوایزی به مستحقین توزیـع میگردد .

(۸۵)۱-۲